

تو پسر اون یکی هستی

حسن بهگر

آقای فرخ نگهدار در یک یادداشت فیس بوکی از حزب چپ ایران (فداییان خلق) بعنوان «میراث دار و حامی سنت ملی و مصدقی» نام برده است که هم جای تأمل دارد و هم خنده. در اینکه بخشی از فعالان چریک های فدایی خلق از جمله بیژن جزنی، سابقه ی فعالیت در جبهه ملی (دوم) را داشتند و بعد به گروهی پیوستند که نام چریک های فدایی خلق گرفت، جای شک نیست. اما ادعای اینکه گروه اخیر میراث دار و حامی سنت ملی و مصدقی بوده باشد مضحک است.



غرض از نوشتن این مطلب لبخند نهادن بر لبان خواننده نیست، یادآوری تناقضات گفتار آقای فرخ نگهدار است تا خیال برش ندارد که هیچکس هیچ چیز یادش نیست.

این نکته درست است که افراد سازمانی که بعداً «چریک های فدایی خلق» نام گرفت، در جبهه ی ملی فعالیت داشتند، ولی این فعالیت برای جلب افراد به سوی گروه جزنی که تمایلات کمونیستی داشت، انجام میشد، نه در راه نهضت ملی. این فراکسیون سازی تا آنجا بالا گرفت که شنیدم دکتر سنجابی در کلاس دانشکده به بیژن جزنی اعتراض کرده بود که بهتر است خودت گروهی درست کنی و به اسم آن گروه فعالیت کنی. این روش نادرست به اعتراضات و انشعابات در جبهه ملی انجامید که خسارت بارترین آنها انداختن اختلاف درمیان دانشجویان بود و تاثیر بسیار منفی در روند فعالیت های جبهه ملی بر جای گذاشت. من در این رابطه خود شاهد بودم که آقای مسعود حجازی مسئول سازمان جوانان از شرکت فرخ نگهدار در حوزه ی جبهه ملی که در خانه زنده یاد آقای کریم آبادی برقرار بود جلوگیری کرد. فرخ نگهدار که از کوه آمده بود با کوله پشتی خود پشت در مانده بود و هرچه در می زد کسی در به روی او باز نمی کرد. لابد حال که حجازی از دنیا رفته، خیال کرده میتواند وارد شود.

همه می دانند دکتر مصدق یک لیبرال به معنای واقعی بود ولی چریکها لنینیست بودند. نمیدانم آقای نگهدار که در ادامه ی فعالیت های خود همواره با لیبرال ها مرزبندی داشت، این دو را چگونه به هم

چسبانده است، لابد همانطور که بازرگان میخواست مصدق و خمینی را به هم بچسباند! پس از انقلاب 57 نشریات فدایی سرشار از مخالفت و ناسزا به لیبرال ها بود و افرادی نظیر بازرگان و امیرانتظام و حسن نزیه را به تهمت لیبرال بودن مورد حمله قرار می داد. در آن هنگام آقای نگهدار مسئولیت بالایی در سازمان چریک های فدایی خلق داشت و قاعدتا باید نشریه ی ارگان خودشان را خوانده باشد.

دسته گل های آقای نگهدار در آن زمان در نشریه کار که زیر نظر مستقیم ایشان اداره می شد یکی دو تا نیست برای نمونه در مورد عباس امیر انتظام نوشت : «مردم قهرمان ایران پس از مدت ها انتظار شنیدند که عباس امیرانتظام به جرم جاسوسی برای آمریکا به حبس ابد محکوم گردیده است. ما رأی دادگاه را تأیید می کنیم و کیفر مربوطه را در خور خیانت های ارتکاب شده ارزیابی می نمائیم.» (1)

بدبختانه کار بدینجا پایان نیافت. هنگام صدور حکم دادگاه علیه کریم دستمالچی همین نشریه نوشت :

«در سحرگاه روز دوشنبه ۲۲ تیرماه با حکم دادگاه انقلاب اسلامی مرکز کریم دستمالچی و احمد جواهریان از سرمایه داران بزرگ، تاجران عمده و غارتگر بازار اعدام شدند. کریم دستمالچی و احمد جواهریان ... به ناآرامی های سیاسی دامن می زدند... و در رهبری جریانات آمریکائی نظیر جبهه ملی و حزب خلق مسلمان قرار داشتند. اعدام مبارک و فرخنده کریم دستمالچی و احمد جواهریان، کوخ نشینان را شادمان و امپریالیسم آمریکا را عزادار کرد. اقدام دادگاه انقلاب اسلامی مرکز در اعدام کریم دستمالچی و احمد جواهریان مورد پشتیبانی قاطع ماست.» (2) لابد امروز آقای نگهدار هنوز فکر میکند جبهه ی ملی آمریکایی است و هر که آمریکایی شد، مصدقی هم شده است!

نمی دانم چگونه می توان شادمانی برای اعدام کریم دستمالچی را که از فعالان و سازمان دهندگان تظاهرات جبهه ی ملی در 25 خرداد 1360 علیه قانون قصاص بود به پای میراث مصدق گذاشت. اینکار فقط از نگهدار ساخته است. سرنوشت تلخ کریم دستمالچی، عضو فعال جبهه ملی خارج از کشور، در هامبورگ مانند بسیاری از یاری دهندگان خمینی عبرت آموز است. می گویند او برای آقای خمینی در حومه پاریس (ورسای) خانه ای خرید تا اگر انقلاب سریع پیروز نشود، ایشان در آن خانه سکنی داشته باشند. کریم دستمالچی از همان دوره ی اقامت در هامبورگ با بهشتی هم نزدیک بود. در 25 خرداد 1360، بنا بود بازار نیز اعتصاب کند و قرار بود تظاهرات با حضور آقای بنی صدر و سران

جبهه ملی و نهضت آزادی از همان محل آغاز گردد. اما پس از سخنرانی خمینی، نهضت آزادی تبری جست و اعلام کرد که در میتینگ جبهه ی ملی شرکت نمی کند. تظاهرات بر اثر تهدید چماقدارانی نظیر هادی غفاری که همراه پاسداران مسلح، در میدان فردوسی بر مردم تاختند، بر هم خورد. جمعیت بسیار بزرگی برای شرکت در این تظاهرات آمده بود که بی سلاح و بی دفاع بود. بسیاری دستگیر و سپس اعدام شدند.

افزون بر اینها آقای نگهدار در اول انقلاب خواستار انحلال ارتش بود و هوادار پاسداران، شعار پاسداران را به سلاح سنگین مسلح کنید در خاطر همه هست. فدائیان در اول انقلاب از شدت گرایشات مارکسیستی، به یکدانه خلق ایران هم قانع نبودند و مشغول خلق تراشی شده بودند. آمدند و مسأله خلق ها و حق تعیین سرنوشت برای آنها را مطرح کردند که می توانست مقدمه تجزیه ایران بشود، از جمله تأکید بی مورد بر خلق ترکمن که خودش به کسی کاری نداشت و موجب کشتار های تاثرانگیز و دردناکی در ترکمن صحرا شد.

آقای نگهدار باید انصاف بدهید این کارها با پندار و کردار مصدق همخوانی ندارد. بیش از این استخوان های او را در گور نلرزانید.

گاهی فکر می کنم آقای نگهدار دچار فراموشی شده چرا همین چندی پیش مطلبی با عنوان «۲۸ مرداد نه کودتا بود و نه آمریکایی» نوشته بود که در آن آمده بود: «رفتم خواندم و خواندم که بیشتر و دقیق تر بدانم. نمی خواستم و دیگر نمی توانستم فقط تکرار کننده حرف اسلاف باشم. من به این نتیجه رسیده ام که عزل مصدق از نخست وزیری و صدور فرمان نخست وزیری برای زاهدی، که به کودتای 28 مرداد مشهور شده، با هیچ یک از معیارها و تعاریفی که تا کنون برای کودتا تعریف شده سازگاری ندارد. چون نخست وزیر منصوب شاه بوده و عزل او نیز با فرمان شاه، طبق قانون اساسی، عملی کاملاً قانونی بوده است. «(3) این ضعف حافظه تا آنجاست که استناد به همان قانون اساسی می کند که شاه را از مسئولیت مبرا کرده است. اگر قرار بود شاه بتواند با یک عزل و نصب، نخست وزیر عوض کند فرقی با دوره ی استبداد چیست؟ خوب این دیگر ریختن آب پاکی به دست مصدق و ملیون است و حق را به شاه و انگلیس و آمریکا دادن. بی جهت نیست نگهدار در بی بی سی جا خوش کرده است. آقا جان با این داوری که حق را به شاه داده ای دیگر نمی توانی میراث دار مصدق هم باشی. اگر این نوع نگرش را به کودتاهای دیگر آمریکا مثلاً شیلی هم بدهیم که حق را باید به پینوشه بدهیم و دست آمریکا را در آنجا هم بشویم.

البته تغییر کردن حق هرکسی است و انسان ها قابل تغییرند. ولی این تغییرات 180درجه ای آنهم هر روزه، دیگر تغییر نیست اگر سرگردانی نباشد نان به نرخ روز خوردن است. مضافاً به اینکه تغییر کردن اگر در جهت بهتر شدن باشد، قابل قبول است. اگر قرار باشد که هی عقب بروی که داستان طور دیگری است.

با آقای نگهدار پس از درگذشت کیانوری دبیر کل حزب توده، در مصاحبه ای با رادیو پثواک سوئد گفت که من فرزند خلف سیاسی کیانوری هستم. به نظرم حرف آن موقعش درست بود. راه آن مرحوم هم همین بود و هر چه هم خطا می کرد حتا خطای فاحش، بعداً با قاطعیت و محکم می گفت همانطور که قبلاً گفتیم حق با ما بود! بيله ديگ بيله چغندر. کیانوری خط امام را راه انداخت و هنوز خیلی ها روی این خط مسافرکشی می کنند.

بی مناسبت نیست جوکی را که در اول انقلاب شایع بود نقل کنم. می گویند وقتی کیانوری را دستگیر کرده و چشم بسته به اوین بردند وقتی چشمانش را باز کردند از او پرسیدند می دانی کجایی؟ گفت بله می دانم. تعجب کردند و از او پرسیدند از کجا می دانی تو که ایران نبوده ای. گفت می دانم اینجا آخر خط امام است.

نگهدار گناهی ندارد پیرو خط کیانوری است، فقط بحمدالله زنده مانده و راه را ادامه داده و به آمریکا رسیده. باید او را کریستف کلمب چپ ایران بدانیم که از راه معکوس آمریکا را کشف کرده.

پنج شنبه - ۲۸ فروردین ۱۳۹۹

2020-04-16

--

(1)- کار، شماره ۱۱۴، ۲۷ خرداد ۱۳۶۰، صفحه ۲۲

(2)/ کار، شماره ۱۱۸، ۲۴ تیر ۱۳۶۰، صفحه ۱

(3)- ۲۸ مرداد نه کودتا بود و نه آمریکایی- فرخ نگهدار

[/http://iroon.com/irtn/blog/9109](http://iroon.com/irtn/blog/9109)

این لینک فعلا کار نمی کند و نمی دانم چرا

بازگشت حکومت اسلامی

حسن بهگر

اینکه می گویند قدرت انسان را کور می کند و چشمش را بر واقعیتها میبندد، درست است. خامنه ای نمی تواند ببیند که حکومتش در اثر بی لیاقتی و اختلاس و فساد ملایان و سرکوب های مکرر جنبش مردم در یک انزوای داخلی و خارجی کامل به سر می برد و در این وضع به فکر افتاده که کلمه ی جمهوری را هم از سر این رژیم بی سروته بیندازد. خامنه ای در



سخنان نوروزی خود صحبت از حکومت اسلامی کرد نه جمهوری اسلامی و این می تواند برنامه ی آینده و نیت باطنی او را به نمایش بگذارد. یادآوری کنم که خمینی هم اول از حکومت اسلامی صحبت می کرد، ولی شعار جمهوری اسلامی در گیر و دار انقلاب به او تحمیل شد. از جهت موقعیت و شرایط و جو حاکم آن زمان باید بر جمهوریت تأکید می شد تا تکلیف سلطنت روشن شود. البته آن موقع خمینی حتا می گفت روحانیان نباید در حکومت مسئولیت قبول کنند و این قبیل دروغ ها را تکرار می کرد تا مردم باور کنند. به هر حال در عمل قانون اساسی که نوشته شد یک قانون اساسی فاشیستی و توتالیتار بود و بس. به مرور موقعیت رهبر تحکیم شد و سیطره ی ولایت فقیه بر همه جا گسترده شد و هر سوراخ و سنبه ای که ممکن بود ملت از آن سر بر کند، بستند.

حال که فقط نامی بی بو و خاصیت از جمهوریت مانده و مجلس هم به فرمان ولایت فقیه نشست و برخاست می کند و حنای طلبی هم رنگ باخته، دیگر رودربایستی کنار رفته و اسم بی مسمای جمهوری هم می رود که به خاک سپرده شود و ماهیت توتالیتار رژیم اسلامی هر چه

خامنه ای در این تصور واهی است که اکنون بهترین موقعیت برای عینیت بخشیدن به ایده آل حکومت اسلامی است. در حالیکه عینیت دادن این ایده آل باید با جامعه و انسان هایی که در آن جامعه زندگی می کنند همخوانی داشته باشد و فقط با زور قابل تحقق نیست. حقانیت به زور به دست نمی آید. قدرت هرچه بیشتر با زور اعمال شود واکنش اعتراضی شدیدتری را به دنبال خواهد آورد.

خامنه ای که حکومتش از سیر کردن شکم گرسنگان عاجز است و در توصیه ی نوروژی خود این ناتوانی را بیان میکند که: «عدهای زندگیشان بسختی قابل گذران است، مردمی که دستشان باز است در این زمینه میتوانند کمک حال آنان باشند!» حکومتی که یک قلم درآمد 700 میلیاردی را حیف و میل کرده، نمی تواند به مردم گرسنه کمک کند از مردم طلب یاری می کند یعنی از جمهور مردم می خواهد که به هم کمک کنند. او که مردم و جمهوریت را قبول ندارد، در وقت نیاز دستش به طرف آنها دراز است. این اسلامیت رژیم چه گلی بسر مردم زده است که با حذف علنی جمهوری به استقبال آن بروند؟ همه می دانند دولت در شرایط عادی هم که تحریم نبود به فکر مردم ایران نبود و بنا به اعتراف رئیس جمهور قبلی احمدی نژاد: «مشکل اینجاست که اگر مردم وضعشان خوب بشود، دیگر بعضیها را به عنوان رییس قبول نمیکنند!» یعنی رژیم گرسنگی را افزون بر خرافات دینی تبدیل به زنجیر عبودیت مردم کرده است و تصور می کند تا ابد می تواند اینچنین به حیات ادامه دهد. ناباوری مردم به حکومت و خشم و نفرتی که بر آنها مستولی شده است، از هم اکنون زنگ های خطر را برای کشور ما به صدا در آورده. رژیم زمانی می خواهد علناً اعلام حکومت اسلامی نماید و جمهوریت را حتا از نام آن بزدايد که در ضعیف ترین موقعیت خود قرار دارد.

خامنه ای بدترین موقع را برای این مانور یکسره کردن تکلیف جمهوری انتخاب کرده است. احتمالاً این کار همراه بود با حذف پست ریاست جمهور که دیگر همه چیز تابع ولی فقیه باشد. این نقطه ی عطفی در تاریخ جمهوری اسلامی خواهد بود و به احتمال قوی، فاز آخر حیات رژیم را رقم خواهد زد.

جودیت باتلر: ضد واقع‌گرایی وظیفه‌ای اخلاقی است، کتاب تازه‌ی جودیت باتلر



فرناز سیفی

در ماه جاری میلادی، کتاب تازه‌ای از جودیت باتلر، فیلسوف پساساختارگرا، فمینیست منتقد، متخصص تئوری جنسیت، تئوری ادبی و فلسفه‌ی سیاسی و استاد دانشگاه برکلی منتشر شد. کتاب تازه‌ی باتلر با عنوان «نیروی پرهیز از خشونت» یک استدلال کلیدی دارد: در زمانه‌ی فعلی و شاید در همه‌ی دوران‌ها ما خواستار روشی کاملن نوین برای زنده‌گی انسان‌ها هستیم. روشی مبتنی بر آنچه باتلر «برابری رادیکال» می‌نامد. «نیویورکر» به مناسبت انتشار کتاب تازه‌ی باتلر که یکی از مهم‌ترین روشن‌فکران پیشرو دوران ماست، با او گفت‌وگوی مفصلی انجام داده است. در زیر بعضی از محورهای مهم این گفت‌وگو را ترجمه کردم. پیش از این در «خواهر شکسپیر» گفت‌وگوی دیگری با باتلر را نیز ترجمه کرده بودم که می‌توانید آنجا بخوانید.

باتلر در کتاب تازه‌اش این پیشنهاد تازه را مطرح می‌کند که به «عدم خشونت» صرفن به عنوان یک تاکتیک مبارزاتی نگاه نکنیم، بلکه عدم

خشونت را شیوهی کاملن متفاوت نگریستن به خودمان به عنوان انسان بدانیم. او معتقد است بین این‌که به شکل فردی یا جمعی تصمیم بگیریم «عدم خشونت بهترین راه رسیدن ما به هدف است» با این موضوع که به دنبال یک جهان عاری از خشونت یا در حالت منطقی‌تر جهانی با خشونت کم‌تر باشیم، تفاوت وجود دارد. او می‌گوید آن‌قدر «احمقانه ایده‌آل‌گرا» نیست که فکر کند «من در هیچ شرایطی مرتکب خشونت نمی‌شوم»، بلکه در تلاش است تا نوک سوال را به جای دیگری ببرد: «جهانی که به دنبال ساختن آن هستیم، چه جور جایی است؟» باتلر می‌گوید بعضی از دوستان او در جنبش چپ (که باتلر بی برو و برگرد خود را چپ می‌دانند) معتقدند برای رسیدن به جهانی که می‌خواهند، ناچارند از شیوه‌های خشونت‌بار هم استفاده کنند و فکر می‌کنند وقتی به هدف رسیدند، خشونت هم پایان می‌پذیرد. باتلر با این اعتقاد مخالف است و تاکید دارد که خشونت، فقط خشونت بیشتر به بار می‌آورد. باتلر باور دارد که وقتی به دیگری خشونت می‌ورزیم، به خودمان هم خشونت کرده‌ایم و چرا که حیات همه‌ی ما به هم وابسته است.

باتلر می‌گوید در باور لیبرال‌ها و «شیوهی تفکر فردی» تبلیغی آن‌ها، این «فرد» همیشه یک مرد است که در حال حاضر هیچ احتیاج و وابسته‌گی به کس دیگر ندارد. شیوه‌ای که باتلر هم‌زمان «مضحک و مسموم» می‌داند. او می‌گوید هدف از کوبیدن بر طبل تبلیغ چنین تصویر مضحک و خطرناکی، رسیدن به غایتی از جنس واژه‌ی آلمانی *selbstständig* است. واژه‌ای که می‌خواهد غایت «متکی بودن بر خود» و «روی پای خود ایستادن» را تبلیغ کند. اما کدام یک از ما در زنده‌گی روزمره صرفن و فقط با اتکا به خود داریم پیش می‌رویم و روزمره‌گی می‌کنیم؟ باتلر از خودش مثال می‌زند که برای رسیدن به قرار این مصاحبه، در پیاده‌روهایی قدم زد که دیگران ساختند، کفش‌های ارتوپدی را به پا کرد که دستان ماهر یک متخصص طراحی کرده، دیگری این کفش را تولید کرده، ساعت‌ها فیزیوتراپی رفته و مجموعه‌ی کمک و خدمات این افراد است که به او امکان کار در ظاهر ساده‌ای مثل راه رفتن و حضور سر قرار را داده است. باتلر می‌گوید اگر به خودمان از این منظر نگاه کنیم که همه موجودات اجتماعی هستیم که به شکلی بنیادین به یکدیگر وابسته‌ایم، با یکدیگر جور دیگر رفتار می‌کنیم، چرا که برداشت ما از «خود» از اساس جور دیگر خواهد بود و مبنایش منافع شخصی ما نخواهد بود.

جودیت باتلر در کتاب تازه‌ی خود تمرکز ویژه‌ای بر این موضوع

می‌گذارد که ما سلسله مراتب «اندوه» و «مرگ چه کسی ارزشمندتر است» و «سوگواری چه کسی برتر و مهم‌تر است» راه انداختیم. او می‌گوید اولین بار در سال‌های شروع اپیدمی ایدز در آمریکا توجه او به این موضوع جلب شد. آدم‌ها عزیزشان را از دست می‌دادند و اندوه آن‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شد یا «آن‌قدرها ارزشمند» نبود، چون عزیز از دست‌رفته‌ی آن‌ها گرایش جنسی یا سبک زنده‌گی متفاوتی از کلیشه‌ی غالب داشت. باتلر می‌گوید بعدتر به وقت واقعی تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱ در آمریکا بود که توجه او بار دیگر به این سلسله مراتب جلب شد. در میان آن همه گزارش و روایت و تصاویر از قربانیان، روایت زنده‌گی و مرگ و اندوه بازمانده‌گان آن‌هایی پررنگ شد که «پول‌دارتر، تحصیل کرده‌تر» بودند یا در قالب «ارزش‌های کلیشه» مثل «فردی متاهل، بچه‌دار، دارای سگ و خانه‌ای قشنگ» می‌گنجیدند. شما به ندرت چیزی از قصه‌ی زنده‌گی ده‌ها مهاجر «غیر قانونی» و بدون مدارک شناسایی در این فاجعه تروریستی شنیدند که در ساختمان‌های مرکز تجارت جهانی کارگر بودند و کشته شدند. به ندرت چیزی از زنده‌گی شخصی لزبین‌ها و گی‌هایی که در این فاجعه کشته شدند خواندید و شنیدید. اغلب نام هیچ‌یک از آن‌ها را هم نمی‌دانید. باتلر می‌گوید همه‌ی این روایت‌ها و افراد به «سطل زبانه‌ی» ویژه‌ی «آن‌ها که مرگشان مهم نیست و ارزش سوگواری ندارند» روانه شدند. این رویه‌ی ساختن سلسله مراتب حتا برای مرگ و اندوه و سوگواری سال‌ها است در مدها مورد دیگر هم تکرار می‌شود.

جودیت باتلر در کتاب تازه‌ی خود بارها بر اهمیت «ضد واقع‌گرایی» تاکید کرده و حتا ضدیت با واقع‌گرایی را یک «وظیفه‌ی اخلاقی» می‌داند. او معتقد است باید فعالانه جلوی فراگیر شدن این باور ایستاد که «جهان و زنده‌گی همین شکلی است». یک روزگاری هم ازدواج همجنس‌گرایان «غیرواقع‌گرایانه» بود، رییس جمهور شدن یک سیاه‌پوست خنده‌دار و «به دور از واقع‌گرایی» بود و... باتلر یادآوری می‌کند که روزگاری باورها و خواسته‌های سوسیالیست‌ها برچسب «فانتزی مضحک» می‌خورد، امروز آن خواسته‌ها، باورهای جریان اصلی شده و کم‌تر کسی شک دارد که این خواسته‌ها نیاز ضروری است. باتلر می‌گوید گاهی باید یک «رادیکال تمام و کمال» را تصور کرد و یک چراغ تازه‌ای روشن و امکان نوینی را خلق کرد.

باتلر به «عدم خشونت» به عنوان فلسفه‌ی اجتماعی ما باور دارد و نه صرفن یک نسخه‌ی شخصی. او به دنبال این است که «عدم خشونت» را «وظیفه‌ی اجتماعی» تعریف کند و وابسته‌گی همه‌ی ما به یکدیگر را

محور «وظیفه‌ی اخلاقی» تک تک ما نسبت به یکدیگر می‌داند. باتلر می‌گوید بسیاری از روان‌شناسان اجتماعی به شما می‌گویند که برخی از پیوندهای اجتماعی - از جمله گروه‌های ملی‌گرا یا نژادپرست- از طریق خشونت شکل می‌گیرند. اگر شما عضو چنین گروهی باشید و پیوندهای اجتماعی‌تان از طریق چنین باورها و خشونتی شکل بگیرد، زنده‌گی گروه‌های دیگری از مردم را کم‌ارزش‌تر و لایق ویرانی می‌دانید. باتلر تاکید می‌کند که او در کتاب تازه‌ی خود می‌خواهد به این مساله تاکید کند که «ما نمی‌توانیم یکدیگر را بکشیم، ما نمی‌توانیم نسبت به هم خشونت بورزیم و نمی‌توانیم یکدیگر را به حال خود رها کنیم.» او معتقد است چارچوب پرسش‌گری‌مان در باره‌ی مساله‌ی عدم خشونت را باید تغییر دهیم و به جای سوال‌هایی مثل «من چه کار باید بکنم؟» باید سوال‌هایی از این قبیل پرسید: «من در نسبت و ارتباط با دیگران چه کسی‌ام و چه طور باید این رابطه را بهتر بفهمم؟» باتلر می‌گوید در چنین نگاهی است که چارچوب ذهنی ما به تدریج مبتنی بر «برابری اجتماعی» می‌شود و مواجهه‌ی ما با جهان از خشونت‌ورزی دورتر شده و بیشتر به سمتی می‌رود که به دنبال شیوه‌هایی برای زیست مسالمت‌آمیز با یکدیگر به وقت خشم و پرخاش باشیم. باتلر از مخاطب می‌خواهد که این تغییر را نه فردی بلکه در نسبت جمعی خود با باهم‌ستان‌های پیرامون‌اش انجام دهد.

تعریف باتلر از «خشونت»، تعریف کلیشه‌ی رایج نیست. باتلر تاکید دارد که «هر چیز که زنده‌گی دیگران را چه از طریق سیاست‌های مستقیم یا سهل‌انگاری به خطر اندازد، و این شامل تمام سیاست‌های عمومی یا حکومتی هم می‌شود، بخشی از خشونت‌های سیستماتیک یا نهادی است.» او زندان را یکی از علنی‌ترین جلوه‌های این خشونت‌ها می‌داند که ما به عنوان «واقعیت» پذیرفتیم و به چالش هم نمی‌کشیم. مرزها و بازداشتگاه‌های مرزی یکی دیگر از جلوه‌های چنین سیاست‌های حکومتی خشونت‌بار است. باتلر می‌گوید این‌ها جلوه‌های عیانی است که چه طور «خشونت» اعمال می‌شود تا جامعه «از خشونت دور شود!» این فیلسوف تاکید دارد که اهمیت پای‌بندی به عدم خشونت اصلن در وقتی نیست که در دوران صلح‌ایم، وقتی است که «خشم» اتفاق کاملن موجهه و منطقی است. او از جنبش فمینیسم در شکل کلی به عنوان یکی از مثال‌هایی که عمیق به «پرهیز از خشونت» پای‌بند است، نام می‌برد.

کتاب تازه‌ی این فیلسوف پسا ساختارگرا پدیده‌ی «مسری بودن پنهان رضایت سادیستی» را هم توصیف می‌کند. باتلر می‌گوید نمی‌داند ترامپ از رو دست نتانیا هو و اردوغان تقلید می‌کند یا برعکس. بعد یک

نگاهی به بولسونارو می‌اندازند و از او تقلید می‌کنند، خود بولسانارو احتمالاً به پوتین نگاه می‌کند و دنبال تقلید او است و... به هر حال او معتقد است این رویه‌های این‌ها «مصری» است. رهبر یک کشور می‌آید امتحان می‌کند تا ببیند اگر قانون‌شکنی کند چه اتفاقی می‌افتد؟ مثلاً اگر مهاجران از کشورهای خاص یا مذهبی مشخص را بگیرد و در بازداشتگاه‌ها بیندازد یا مانع ورود آن‌ها به کشور شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ هیچی. نه محاکمه می‌شود، نه برکنار می‌شود و عده‌ای از مردم هم تهییج شده و برای او هورا می‌کشند. یک جور «سادیسیم اخلاقی» فراگیر شده و توجیه می‌شود. باتلر اتفاقاً تأکید هم می‌کند که «خشونت‌های مجازی» هم کاملن مصداق مجوز عمومی برای خشونت‌ورزی علیه دیگران شده است.

ایده‌ی این کتاب از کجا به ذهن باتلر رسید؟ می‌گویید مجموعه‌ای از عوامل از جمله همین سلسله مراتب سازی برای اندوه، جنبش بایکوت، عدم سرمایه‌گذاری و تحریم اسرائیل (که باتلر عمیقاً به آن معتقد و پای‌بند است و تبلیغ‌اش می‌کند)، مسالهی حقوق بشر و باور برخی هم‌زمان و دوستان چپ او که معتقدند با رشد فاشیسم، بعضی خشونت‌ورزی‌ها علیه فاشیسم ایرادی ندارد و پذیرفته است، از انگیزه‌های نگارش این کتاب بود. خانم باتلر این روزها در اکثر مواقع در خارج از آمریکا و بیشتر در آمریکای لاتین به سر می‌برد و با جنبش «یک زن کم‌تر هم نه!» در کشورهای لاتین همکاری نزدیک دارد. او همچنین با عده‌ای از دانشگاه‌ها در سراسر اروپا تلاش می‌کنند که جلوی بسته شدن بودجه‌های برنامه‌های دانشگاهی «مطالعات جنسیت» را بگیرند و رشته‌ی مطالعات جنسیت را حفظ کرده و گسترش دهند. خانم باتلر که خود یهودی است و فعالانه علیه اشغال‌گری اسرائیل فعالیت می‌کند و با جنبش‌های آزادی‌خواه فلسطین و به ویژه جنبش بایکوت و تحریم اسرائیل همکاری دارد، از سوی دولت اسرائیل ممنوع‌الورود شده است. او می‌گوید ترامپ و نتانیاهو دست در دست هم «دکترین ضد یهود» خطرناکی را رهبری می‌کنند که می‌خواهد با بدجنسی تمام اسرائیل را مترادف با یهودی بودن جا بزند و هر منتقد اشغال‌گری و خشونت‌ورزی اسرائیل را به «ضد یهود بودن» متهم کند. آن‌ها می‌خواهند این دروغ را جار بزنند که اسرائیل، نماینده‌ی همه‌ی یهودیان است و حیات تاریخی و امروزی یهودی بودن را به چنین تعریف رقت‌باری تقلیل دهند. رویه‌ای که باتلر به عنوان یک یهودی فعالانه علیه آن می‌ایستد.

پاره نگاهی به سمینار سالانه تشکلهای زنان و زنان دگر- و همجنس‌گرای ایرانی

آلمان، فرانکفورت

(14 - 16 فوریه 2020)

برگرفته از گاه‌نامه، نشریه زنان - شماره‌ی 97 مارس 2020

سرور صاحبی

پاره‌ای از زنده‌گی ما چرخش لحظه‌های زیبا ست. با همیم، مواظب هم هستیم. لحظه‌هایی که به پایان فکر نمی‌کنیم. به سوی آینده گام‌های کوچک برمی‌داریم. و کلن حضور خوشرنگمون رو توی صفحه‌ی دل‌مان بنویسیم.



جمعه 14 ماه فوریه، ساعت 10 صبح یکی از این لحظه‌ها بود. در یک روز نیمه آفتابی و نیمه ابری، 18 زن هانوفری (اقدس، پری‌سیما، پروین، زهره، سرور، سیما، سیمین، سهیلا، شکیبا، شیرین، کبرا، فری، مرجان، مریم، ملیحه، منیژه، مهری و هما) در بانهوف (ایستگاه مرکزی قطار) هانوفر قرار گذاشته‌اند که برای شرکت در سمینار سالانه‌ی «زنان دگر و همجنس‌گرای ایرانی» به فرانکفورت سفر کنند. -خوشحالی و لبخند در چهره‌ی همه دیده می‌شد دیدن سیمین پس از سلامتی اش همه را خوشحال کرد. همه هم‌دیگر را بغل کرده و می‌بوسیدند و دوتا دوتا یا چندتایی به سوی سکوی قطار برای سوار شدن روان شدند. آن قدر سرگرم گفت و گو بودیم که گذشت زمان را نفهمیدیم. به محل

سمینار رسیدیم پس از نام‌نویسی و گرفتن کلید اتاق‌ها، به اتاق‌ها رفتیم استراحت کرده و خود را برای کنفرانس آماده کردیم.

موضوع سمینار امسال « راه‌کارهای زنان در رویارویی با اسلام‌یسم » بود.

ما در دورانی هستیم که کشمکش‌ها و جنگ‌های گسترده و ویران‌گر امپراتوری سرمایه‌داری مالی/ نظامی غرب و روسیه تلاش می‌کنند که آن را به جنگ مذهبی تبدیل کنند. مهم است که ما وارد دام این جنگ مذهبی نشویم. ما با فرار و مهاجرت هزاران زن و بچه روبه‌رو هستیم که با خطرات عمده از جمله استثمار جنسی، قاچاق و خشونت روبه‌رو هستند. فقدان سرپناه، شلوغی اردوگاه‌ها و توالت‌های عمومی با امکانات بسیار کم باعث افزایش خطر خشونت‌های جنسیتی از جمله خشونت‌های جنسی می‌شود. چرا که در هرج و مرج و نبود سیستم‌های حفاظتی، مجرمان با مصونیت می‌توانند اعمال خود را پیش ببرند. گرچه هنگامی که سواستفاده‌ای رخ می‌دهد زنان و دختران به سبب ناآگاهی، کم‌بود منابع و سیستم‌های پیش‌تنبانی درخواست کمک نمی‌کنند. همچنین خانواده‌های فراریان و پناهنده‌گان تحت فشارهای شدید نیز -جزو کسانی هستند که سخت‌گیری‌های بیشتری برای زنان و دختران خود می‌کنند و آن‌ها را در اتاق زندانی کرده یا حتی خشونت به آن‌ها روا می‌دارند. از سوی دیگر این زنان با ورود به این کشورها، با نژادپرستی و راسیسم و بی‌گانه‌هراسی و ستیزی نیز روبه‌رو هستند.

در این شرایط فمینیسم می‌تواند نقش مهمی در مبارزه با علایق، ارزش‌های اجتماعی و فلسفی دیگرگونه در وضعیت‌های مشترک اجتماعی بازی کند، با نگاهی ژرف به شکل‌های پیچیده‌ی اعمال قدرت و سلطه‌ی مردان بر زنان که به صورت رسمی- غیررسمی و آشکار و پنهان هستی دارد.

اندیشه‌ی فمینیستی در پی ساختن اهداف و راه‌کارهایی است که به رهایی زنان منجر شود. از این رو از نگاه من مبارزه‌ی ما تنها با اسلام‌یسم نیست بلکه با جامعه‌ی پدر/ مردسالار است که اسلام‌یسم یکی از پاره‌های آن است.

برنامه آمیزه‌ای بود از پنج سخنرانی، سه میزگرد و برنامه‌ی هنری و دیسکو.

پس از صرف شام برنامه در ساعت 19 بازگشایی سمینار با متنی از پروین ثقفی آغاز شد. او با نگاهی گذرا به تاریخ اسلام در رابطه با زنان، در جمهوری اسلامی، پرسش‌هایی را مطرح کرد که ما چه کردیم و

جمهوری اسلامی چه کرد؟ و به گونه‌ای به نقد کنشهای ما زنان در چهار سال گذشته پرداخت و در برابر آن مروری به کارهای جمهوری اسلامی از زمان روی کارآمدن تا امروز انداخت. جنگ و پاکسازی در مدارس و دانشگاه‌ها ایجاد بنیادهای مفت‌خوری، حضور اسلامی‌ها در آلمان و تمام جهان، از یک سو و مبارزات زنان در رابطه با یک میلیون امضا و جنبشهای آزادی خواهانه و برابری طلب زنان، زندان و شکنجه و پرتاب شدن به پستوی خانه، فرار کردن به خارج و خارج کشوری شدن از سوی دیگر. سخن خود را چنین آغاز کرد:

«انگار همین پریروز بود. چهارهزار سال پیش که کشتن‌مان به دلیل نافرمانی به دست صاحبان‌مان آزاد بود یا همین پریروز؟ انگار هزار و چهارصد سال پیش بود که خرید و فروش‌مان می‌کردند. چهارهزار سال پیش یا چهل سال است که گروگان‌مان گرفته‌اند. در افغانستان بود که سراتا پا پوشیده به بازار برده می‌شدیم یا همین جا در آلمان در شوی ان‌وی؟... انگار در کوچه‌های زادگاه ما بود که زنان و دختران ما را پنهان می‌کردند یا در توی مدینه بود؟ نه در همین آلمان همین بغل... ما هم تا توانستیم مقاومت کردیم و سرکشی. هم پیرمان کردند و جوانی‌های‌مان در سیاه چال‌ها پرپر شد. بعضی‌ها هم مبهوت مانده از زیر عبای بقچه‌داران دشنه‌خو گلوله سر درآوردند پشت دشمنان‌شان صف کشیدند، پشت جبهه‌های جنگ. آنجا که باران موشک‌ها نعمت آسمانی بود... در سراسر دنیا مدیحه سرایی کردند مدایح بی صله!... چه کارهایی کردند. صندوق‌های قرض‌الحسنه، بنیادهای مفت‌خوری راه انداختند.»

در پایان گفت: «چهل سال زمان گم‌گشته‌گی حقیقت، پای‌مالی همه‌ی قرارهای نوشته و نانوشته‌ی بشری زمان مسابقه‌ی بی‌شرمی، انفجار واحد اندازه‌گیری ابعاد و حجم زور و خشونت زمان و مکان کش آمدن عرض و طول دروغ تا بن‌نهایت. بیایید زمان و مکان را با هم آب و جارو کنیم تا رهایی راه خود را بیابد.»

آن‌گاه منیژه به روی صحنه آمد و پس از خوش‌آمد گویی روند برنامه‌ها را اعلام کرد. پس از آن گرداننده‌گان گروه کاری در مورد درون‌مایه‌ی کارشان توضیحاتی دادند. سه گروه کاری بود ابتدا یاسمین ندیر مطرح کرد که پروژه‌ای در دست دارد در رابطه با انقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی در مدارس و مایل است که خاطرات و تجربه‌های فردی افراد را بشنود و ثبت کند.

الهه امانی گرداننده گروه کاری با نام «بالنده‌گی جنبش زنان درگرو یافتن راه‌کارهای موثر برای هم‌گرایی، هم‌یاری و هم‌بسته‌گی می‌باشد.

بر شکافها با حفظ تنوع نظری فایق گردیم.»

او سخن خود را این گونه شروع کرد، من، افسانه، ملیحه و نورا از آمریکا به عشق دیدار تک تک شما به آلمان می‌آییم. و حسی را که در این نشست‌ها دارم هیچ جای دیگر ندارم. من داشتم فکر می‌کردم اگر در این سمینار 150 نفر زن شرکت کرده باشد و هر کدام 30 سال تجربه‌ی سیاسی، اجتماعی داشته باشد می‌شود 4500 سال. چرا ما با این مجموعه نمی‌توانیم یک صدا، یک حرکت، یک عمل مشترک در سطح جهان جهان و اروپا سازمان‌دهی کنیم. چرا امسال که سال 2020 است و 25 سال از کنفرانس پکن گذشته است جمهوری اسلامی یک گزارش 120 صفحه‌ای، با نمودار و شرح و تفسیر ارائه داده و ما واقعیت را می‌دانیم همان وضعیتی است که پروین مطرح کرد و این جمع 150 نفری با تجربیات 40 ساله یک گزارش ساده ده صفحه‌ای هم به سازمان ملل نداده است. علتش چیست؟ و این انگیزه‌ی من در این هم‌صدایی، هم‌گرایی و همانندیشی به این معنا نیست که همه مثل هم فکر کنیم. معلومه که عقاید گوناگون داریم اما چرا نمی‌توانیم با هم دیالوگ داشته باشیم و با هم به طور موثر کار کنیم. من 12 ساله با غیر ایرانی‌ها در این مساله کار کردم. برای حل تنش‌ها در دانشگاه این رشته را خواندم. و اگر من بتوانم این دانش و تجربه‌ای که دارم با دوستانم و شما قسمت کنم شاید بتوانیم موثرتر برای زن ایرانی یک صدای به‌تری باشیم. از این رو این گروه کاری را پیشنهاد کردم. یعنی در باره‌ی کار گروهی و حل اختلاف است و چه گونه اگر کسانی هستند که در گروهی مشکل دارند چه گونه آن را هدایت کنیم.

موضوع گروه کاری سوم با گرداننده‌گی زینب پیغمبرزاده و گلرخ جهانگیری «بحث در باره‌ی بازنگری نام سمینار» بود.

گلرخ مطرح کرد به سبب آن‌که سال گذشته یکی از شرکت کنندگان در سمینار مطرح کرده بود که در این سمینار شرکت نمی‌کند برای این که نام سمینار جنیست او را در بر نمی‌گیرد از این رو تصمیم گرفته شد که این گروه کاری برای تغییر نام پیشنهاد شود.

نوبت به سخنرانی سرور رسید با نام «اسلامیسم و فمینیسم».

پس از معرفی سرور توسط منیژه او سخن را با شعری از خود شروع کرد.

بر مرز شکننده‌گی

پا می‌گذارم

حس می‌کنم

شناخت

با فروپاشی جهان

همراه شده است

سخن

معناهای کور را

تبلیغ می‌کند

و رخ دادها

خشونت و جنگ را

سخنرانی او بیشتر روی فمینیسم متمرکز بود چون بر این باور بود که هر نوع دین و اندیشه و فلسفه‌ی مردانه ضد رهایی زن است و سازمان بنیادی سرکوب ریشه در خانوادگی پدرسالار و دیگر شکل‌های زنده‌گی در قالب روابط هرمی و سلسله مراتبی دارد. به این معنا که تمام ادیان و اندیشه‌های پدرسالار از جمله اسلام، سرکوب و ستم بر زنان -در ابتدای کار آنها قرار دارد. او سپس به راه‌کارهایی که فمینیست‌ها با ریشه‌ی ایرانی در جامعه‌ی آلمان علیه پدر/ مردسالاری انجام دادند سخن گفت و راه‌کارهای پیشنهادی او در رویارویی با اسلام‌یسم آمیزه‌ای از رویارویی با اسلام‌یسم، سکسیسم، بنیادگرایی و راسیسم که در اندیشه پدر/ مرد سالار تبلور یافته است، بود. از نگاه او از راه زبان، هنر و ادبیات می‌توان راه کارهایی برای رویارویی با این مجموعه‌ی بالا انجام داد.

او ابتدا توضیح کوتاهی در مورد واژه‌ی اسلام‌یسم داد که اسلام‌یسم به معنای اسلام‌گرایی نیست بلکه به اسلام افراطی گفته می‌شود اصطلاحی از -علوم اجتماعی است که ایدئولوژی‌ها و حرکتهای گوناگون بنیادگرایانه ی اسلام سیاسی را در بر می‌گیرد و از دهه‌ی 1970 میلادی در علوم اجتماعی مورد استفاده قرار گرفته است.

اسلامیست‌ها تنها قرآن، سنت و زنده‌گی محمد و اصحاب‌اش را به عنوان سرمشق ارزشهایی برای جامعه‌ی امروز معتبر دانسته و می‌خواهند به

دوران صدر اسلام برگردند. یکی از ویژه‌گی‌های اسلام‌یسم تمامیت‌خواهی است. و تمام اعمال، رفتار و افکارشان تمامیت‌خواه (توتالیتار) است. در نتیجه ترور و هراس افکنی از مشخصه‌های حکومت آن‌ها است.

سپس اسلام‌یسم را از دیدگاه فمینیست‌های رادیکال مورد بررسی قرار داد و گفت چه‌گونه فمینیست‌های رادیکال و رهایی طلب که خودش هم یکی از آن‌ها است به اسلام‌یسم نگاه می‌کنند. یکی از ایدئولوژی‌های نظام پدر/مرد سالار دین‌گرایی است که اسلام‌یست‌ها در این کاتاگوری قرار می‌گیرند. در ادامه گفت که گرایش‌های گوناگون فمینیستی، آزادی خواه و رادیکال هر روزه علیه تبعیض‌های پدر/مردسالارانه که اسلام‌یسم هم یکی از شکل‌های این تبعیض است، به شکل‌های گونه‌گون مبارزه می‌کنند. اشاره‌ی کوتاهی به چهل سال مبارزات زنان در آلمان کرد. همین سمینارهای سالانه زنان، جنبش‌های مستقل زنان در شهرهای مختلف آلمان، برلین، فرانکفورت، کلن و هانوفر توسط زنان پناهنده ایرانی از سال 1981 به بعد به وجود آمد. نتیجه‌اش اسناد سه جلدی از این کنش‌ها است. ما اسناد و ادبیاتی را پدید آوردیم که بیان‌گر نگاه ما به این پدیده است. اسنادی که به همت و کوشش سیمین نصیری و یاری بسیاری از شما زنان جمع‌آوری و به چاپ رسیده است. زنان هانوفری در هانوفر 25 سال پیش، همایش و کافه بین‌المللی زنان «لاروزا» را در کارگاه بنا نهادیم. پیش از ما جنبش مستقل زنان و تشکل در هانوفر فعالیت می‌کرد. پروژه یا نهاد سوآنا مرکز مشاوره برای زنانی که با خشونت خانگی، ازدواج اجباری و تعقیب حقوقی روبه‌رو هستند، به همت سیمین نصیری و یاری زنان ایرانی/آلمانی ایجاد کردیم. تلفن اضطراری ایالت نیدرزاکسن علیه ازدواج اجباری، در برلین، لزمیگراز-همجنس‌گرایان مهاجر و همجنس‌گرایان سیاه پوست که پروژه‌ی علیه همجنس‌گرا ستیزی و نژادپرستی دفتر مشاوره زنان همجنس‌گرای برلین، با یاری و مسوولیت سعیده سعادت ایجاد شد. نشریه‌ی گاه‌نامه که فقط زنان در آن می‌نویسند. نیمه دیگر، نشریه‌ی بنیاد و کنش گوناگون دیگر.

در پایان مطرح کرد از راه زبان ادبیات و هنر می‌توان راه‌کارهایی در برابر فلسفه‌ی پدر/مرد سالار پدید آورد. خانه‌ی هستی ما زبان است که در نتیجه ابژه‌ی فلسفه است. زبان به بودن ما در جهان شکل می‌دهد. همین زبان همواره جامعه‌ی پدر مرد سالار را نیز شکل داده است و به این ترتیب ابژه‌ی سیاست است و دولت و قانون پدر، مردسالار برای تحکیم قدرت خود زبان را به کار گرفته است و دست کاری می‌کند. و ما زنان می‌توانیم با بازنمایی هستی خود و به کار گرفتن این

زبان این قدرت و زبان را به چالش بکشیم. و همچنین اسلامیسم را.

از هنر تنانی سخن گفت که بدن زن را به زبان تبدیل می‌کند. از رقص زنان شیلیایی و ترک که با رقص به مقابله با خشونت می‌پردازند. و از ویدا موحدی دختر خیابان انقلاب که تن اجراگر او تنی شد که علیه هویت‌های مسلط برخاسته بود. زبان شعر را که گسسته و به هم پیوسته نیست را راهی دانست که می‌تواند شکسته شده و علیه زبان پدر/ مرد سالار طغیان کند. بر این باور بود که سرودن شعرهایی از تن زنانه یکی از راه‌های مقابله با حجاب است و زبان تأثر و اجرا گری را یکی از راه‌کارهای رویارویی با نظام پدر/ مرد سالار و اسلامیسم. چون می‌تواند حرف‌های نگفته‌ی قرن‌ها را بی‌گسسته‌گی، پیوسته با فرم‌های تازه و شیوه‌های بیانی نوین بیرون بریزند. و مانند بارز آن نمایش‌نامه‌ی «تک‌گویی واژن» ایو انسلر (Eve Ensler). نمایش به گونه‌ای -رویارویی ریشه‌ای با پدر/ مرد سالاری و اسلامیسم را به نمایش می‌گذارد.

سخنرانی در ساعت 21 پس از پرسش و پاسخ به پایان رسید.

روز دوم 15 فوریه

با سخنرانی منیره کاظمی با نام «رادیکالیسم راست، اسلامیسم و چالش‌های زنان ایرانی در دیاسپورا» آغاز شد.

ابتدا مهشید پگاهی منیره کاظمی را از زبان خودش این گونه معرفی کرد: «وقتی ایرج گرگین از فروغ راجع به شرح و حالش می‌پرسد، فروغ می‌گوید، حرف زدن در این مورد کار بی‌فایده‌ای است. خوب این یک واقعیتی است هر آدمی وقتی به دنیا می‌آید بالاخره یک تاریخ تولدی دارد، اهل شهر یا دهی هست، توی مدرسه‌ای درس خوانده، یک مشت اتفاقات معمولی و قراردادی توی زنده‌گی‌اش اتفاق افتاده... اما اگر منظور از این سوالات به کار آدم مربوط می‌شود که در مورد من شعر است. حال من هم در باره‌ی شرح حال خودم می‌گویم نه نویسنده‌ام، نه پژوهشگر و نه روزنامه‌نگار. اما دوری من از عزیزانم مرا واداشته به چرایی پرت شدنم به این گوشه‌ی دنیا بیاندیشم... از 1985 در آلمان به سر می‌برم... و از یازده سپتامبر 2001 پرداختن به توسعه‌ی تاثیرات ضد زن، غیر انسانی و مخرب برای بشریت روزمره‌گی مرا در بر گرفته است.

او سخنش را با مشخصات مشترک رادیکالیسم راست و اسلامیسیم شروع کرد و به همکاری‌های مشترک این دو جریان پرداخت و سپس جایگاه ما زنان ایرانی کجا قرار گرفته و چه نقشی می‌توانیم در این میان بازی کنیم. اسلام گرایان قانون‌گرا و در آخر راه‌کارها را بیان کرد.

مشخصات مشترک میان رادیکالیسم راست و اسلامیسیم از منظر او: - هویت جمعی؛ - پاک‌سازی؛ - خود را در تهدید می‌بینند؛ - و مبارزه دایمی علیه تهدید؛ - نقش قربانی بازی می‌کنند؛ - قبول تئوری توطئه؛ - مسالهی جنسیت.

منیره بر این نظر بود که از نگاه هر دو هویت نقش اساسی دارد و کعبه‌ی آمال آن‌ها گذشته است که باید برای به دست آوردن آن مبارزه کرد. همه چیز را سیاه و سفید می‌بینند، خودی/ غریبه، شیطانی/ الهی، نژاد برتر/ و نژاد پست... هر چیزی که ایدئولوژی آن‌ها را در معرض خطر قرار می‌دهد باید با آن بجنگند یا مبارزه کنند. هر دو مخالف حق تعین سرنوشت زنان هستند. در مورد زنان نقش زنان را فقط مادری می‌دانند. و مخالف سقط جنین هستند. اما تفاوتی بین اسلامیسیت‌ها و راسیست‌ها وجود دارد این است که راسیست در جامعه‌ی لیبرالی غرب خود را در محدوده‌ی کوچکی می‌بیند. اسلامیسیت‌ها دشمن خود را غرب و ارزش‌های جهانی می‌بینند. اسلامیسیت‌ها خود را قربانی راسیسم غربی، ضدیت با «اسلام» می‌دانند. و از این طریق از یکسو حس ترحم غربی را برمی‌انگیزند و از سوی دیگر از سوی جوانان نیرو جمع می‌کنند. راست‌ها خود را قربانی سیاست‌های لیبرالی دانسته و معتقدند سیاست‌مداران و مردم از آن‌ها در برابر اسلامیسیت‌ها و مهاجران حمایت نمی‌کنند.

در مورد جنسیت فیلمی را نشان داد که مسالهی مردانه‌گی از سوی یک مرد اسلامیسیت نشان داده می‌شود و آن را با گفته‌های یک فرد مشهور راسیست که او هم از مردانه‌گی حرف می‌زند و شباهت‌های نگاه آن‌ها را از سویه جنسیت بیان می‌کند. منیره کاظمی براین باور است که مردم آلمان بسیار با راسیست‌های افراطی به خوبی آشنا هستند و راه مبارزه با آن‌ها را نیز خوب می‌دانند. و کتاب‌های بسیاری در این رابطه منتشر می‌شود. از این رو چون توجه به راسیست‌های افراطی در جهان زیاد است ما باید تمرکز خود را روی مبارزه با اسلامیسیم بگذاریم چون ما اسلامیسیم را با گوشت و پوست خود شناختیم و می‌دانیم چه گونه رفتار کنیم. از آن جا که غربی‌ها و به طور مشخص آلمانی‌ها شناختی به سان ما ندارند. اگر به قوانین شرع و حجاب و مسایل و مشکلات اسلام اشاره نمی‌شود برای این است که آن‌ها از راه لابی‌گری

امکاناتی را برای خود در سیاست فراهم می‌کند تا بتوانند بدون هیچ قید شرطی قوانین شرعی خود را در جامعه‌ی آلمان اجرا کنند. برای قوانین شرعی خود. او راه‌کارهایی را که برای این مبارزه پیشنهاد کرد، تشکیل شبکه‌های ارتباطی ایرانی با هدف اطلاع رسانی، واکنشی، -یعنی به وقایعی که اتفاق می‌افتد واکنش نشان دهیم، با تهیه‌ی نامه‌های اعتراضی، جمع‌آوری امضا، و... لابی‌گری با احزاب سیاسی، چهره‌های هنری و ادبی، ارتباط مستمر با رسانه‌های محلی و سراسری. تشکیل گروه‌های مجازی و گردآوری اعضای غیر ایرانی، با هدف در جریان قراردادن، انعکاس دادن وقایع، مقالات و تجربه‌های شخصی، جلب و حمایت از تجربه‌های شخصی در مبارزه با اسلامیت‌ها در ایران و دیاسپورا و چاپ آن‌ها به زبان آلمانی و دیگر زبان‌ها. تعیین جایزه برای پایان‌نامه‌هایی که در نقد اسلام‌یسم نوشته‌اند.

-در رابطه با راه‌کاری که منیره مطرح کرد این پرسش‌ها به ذهنم می‌رسد:

- مگر ما زنان یک شبکه‌ی بین‌المللی همبستگی با مبارزات زنان ایران نداریم که چند زبانه است. چرا این کنش‌ها را از راه این شبکه انجام نمی‌دهیم. - زبان ارتباطی این شبکه چه زبانی خواهد بود، آلمانی؟ یا انگلیسی چون اگر بخواهیم اعضای غیر ایرانی را گرد بیاوریم باید یک زبان مشترک غیر فارسی داشته باشیم. - نیرویی که این شبکه را اداره می‌کند. چه زبانی خواهند بود. آیا به نیروی متخصص در زمینه‌های مختلف نیاز ندارد؟

-پس بحث و تبادل نظر و استراحت سور اسرافیل و زهره فرهانی سخن رانی خود را با نام «زنان افغانستان در تنگنای صلح و بنیاد گرای» آغاز کردند.

مانیا مقتدر اداره کننده‌ی برنامه‌ی سور اسرافیل و زهره فرهانی را این گونه معرفی کرد که هر دو در افغانستان به دنیا آمده‌اند. سور مدتی در ایران و آلمان نیز زنده‌گی کرده است و هم اکنون در برلین زنده‌گی می‌کند. او در رشته‌ی شرع و حقوق اسلامی تحصیل کرده و مدتی هم در افغانستان وکیل دادگستری بوده است. سور با مطبوعات و رسانه‌های نوشتاری همکاری دارد تا کنون یک‌کتاب شعر با نام «اسرافیل در بند» منتشر کرده است.

زهره فرهانی در شهرها و کشورهای مخلف زنده‌گی کرده و تجربه آموخته است. دوره‌ی روزنامه‌نگاری را در ایران گذرانده است و سپس

به آلمان آمده و در هامبورگ زنده‌گی می‌کند. یازده سال تجربه‌ی کاری با رسانه‌های چاپی و الکترونیکی دارند.

آنها پیش از شروع سخنرانی عکس‌هایی از زنان افغانستانی پیش از طالبان تا سال 2001 نشان دادند که در بخش‌های مختلف مشغول به کار بودند. پرستاری، راننده‌گی، دانشجو که در کنارشان زنان با حجاب هم بودند که از نگاه زهره بیان‌گر دموکراسی در آن کشور بود. و عکس‌هایی از آیین جمشیدی و نوروز که امروز این جشن‌ها را حرام می‌دانند.

سور اسرافیل با یک پرسش اساسی «چه شد زن افغانستانی به اینجا رسید؟» سخن خود را آغاز کرد. او بر این باور بود که لازم است نخست به تاریخ گذشته بپردازیم تا بتوانیم دوران حال را تحلیل کنیم. او به دموکراسی افغانستان در دهه‌ی 1340 تا اوایل 1370 شمسی اشاره کرد که زنان در این دوران در بخش‌های مختلف اجتماعی فعال بودند. از تحصیلات آنها در مدارس و دانشگاه‌ها، کارکردن در ادارات، رادیو و تلویزیون و گروه‌های ادبی و فرهنگی گرفته تا راننده‌گی همواره در جامعه نقش آفرین بودند. اما به سبب جنگ‌های نیابتی، به ویژه جنگ میان آمریکا و روسیه جامعه‌ی افغانستان را به سوی نابودی کشاند. به ویژه آمریکا به تقویت نیروهای رادیکال مذهبی که در پاره‌ای از نقاط افغانستان فعال بودند، پرداخت. اسلام سیاسی گسترش پیدا کرد و اسلامی‌ها که از گروه‌های مختلف بودند توانستند شوروی را شکست دهند و سبب شکست دکتر نجیب شدند. اما این گروه‌ها به سبب نداشتن برنامه مشخص برای ساختن جامعه‌ای مستقل با هم به مقابله و جنگ پرداختند و طالبان که از حمایت پاکستان، عربستان و آمریکا برخوردار بود قدرت را به دست گرفت. قدرتش به سرعت به سبب اقتصاد سیاه، کشت و فروش مواد مخدر و قاچاق عتیقه تثبیت شد. به خاطر امنیتی که به وجود آورده بود مردم به طالبان روی آوردند. اولین کاری که کرد تغییراتی در قوانین افغان‌نسان در تمام زمینه‌ها به ویژه زنان ایجاد کرد؛ - اجرا کردن آپارتاید جنسیتی؛ - اجباری شدن حجاب زنان با برقه؛ - راندن زنان از اجتماع و جامعه به خانه؛ - جدا سازی زنان از مردان؛ - ایجاد درهای مردانه و زنانه در خانه‌ها؛ - اجباری شدن نماز برای کسانی که در اماکن عمومی بودند؛ - بسته شدن مدارس و باز شدن مکتب‌های قرآن و دینی؛ - اجباری شدن ریش برای مردان؛ - فقیر شدن مردم، و افزایش فقر و بی‌کاری...

زنان قربانیان اصلی این رژیم شدند و در مقابل فرزندان‌شان تیرباران شدند. طی هفت سال سلطه‌ی 90 درصدی آنها معیارهای مذهبی

آنها از طریق مذهب و منبر در خانواده‌ها به سبب دسترسی نداشتن به امکانات آموزشی در مردم نفوذ کرد. با به قدرت رسیدن حاکمان جدید با کمک و حمایت آمریکا این مساله مطرح شد که آمریکا و حکومت جدید باعث آزادی زنان شدند. و آزادی زنان قبل از طالبان به فراموشی سپرده شد.

نکته‌ی مهم در حال حاضر از منظر سور مذاکرات صلحی است که آمریکا و روسیه با طالبان انجام می‌دهند. و این پرسش را در مقابل ما قرار می‌دهد که وضعیت زنان پسا طالبان چه خواهد شد؟

او زنان افغانستان را به سه گروه تقسیم کرد:

1- زنان خانه دار که اکثریت زنان افغانستان را تشکیل می‌دهند، نقش اجتماعی در بیرون از خانه ندارند، وابسته به شوهران‌شان هستند و - با شیوه‌ی طالبانی با برادر و پدر شوهرشان در یک خانه زنده‌گی می‌کنند. موافق این صلح هستند.

2- زنان کارمند، دانشجو و تحصیل کرده شهری که در خارج از خانه کار می‌کنند و از نظر سنی اکثرن جوان هستند یا زنانی هستند که شوهران‌شان را در جنگ از دست داده‌اند. با آمدن طالبان مخالفند چون بر این باورند که طالبان خواهان تغییر قانون اساسی است و با رانده شدن به سوی خانه و ممنوع شدن تحصیل روبه‌رو خواهند بود.

3- زنان عالیه‌رتبه که در بدنه‌ی قدرت قرار دارند مثل نماینده‌ی مجلس و زنانی که در بخشهای مختلف حکومت و دولت کار می‌کنند بنا به منافع سیاسی خود و داشتن قدرت نگاهی به ارزشهای جنیستی زنان و تعهد جنیستی به زن ندارند.

از این رو سور اسرافیل کنش زنان در داخل افغانستان را مهم می‌داند و بر این باور است که آنان با کنشهای شبکه‌ای و یاری جنبشهای زنان خارج از کشور باید به دولت افغانستان فشار بیاورند و همچنین از طریق زنانی که در میز مذاکره شرکت دارند به رایزنی و چالشهای سیاسی بپردازند. و گروه‌های زنان داخل کشور با اطلاع رسانی شفاف از وضعیت زنان در افغانستان در کشورهایی که حمایت مالی می‌کنند به بسیج زنان آن کشورها برای حمایت و فشار به حکومت افغانستان تلاش کنند.

از نگاه من نکته‌ای که در بررسی سور دیده نمی‌شد کنشهای زنان چه در گذشته و چه در حال و چه در داخل و چه خارج از کشور بود. چون

بدون کنش زنان از پایین نمی‌توانیم انتظار تغییری را داشته باشیم. لابی‌گری در جنبش زنان نقشی به نفع زنان نخواهد داشت.

پس از ناهار قدسی برای تشکر از نرگس اسکندری که حمایت مالی برای برگزاری سمینار کرده است، دعوت کرد که بروی سن بیاید. او گفت عضو حزب سبزها و سیاستمدار است و در شهر فرانکفورت در رییس بخش اینتگراسیون بوده است و الان به عنوان تحلیل‌گر و روان‌درمان در دولت شهر فرانکفورت کار می‌کند. بیشتر با آلمانی‌ها در زمینه حقوق بشر و رفع تبعیض از اقلیت‌ها و برابری فعالیت داشته است.

مژده نوزاد سخنران بعدی بود که به علت بیماری نتوانسته بود شرکت کند و سخنرانی او با نام «اسلام سیاسی و حجاب» را پروین ثقفی خواند. سخنرانی او از سه پاره تشکیل شده بود.

پاره‌ای از سخنرانی او به تاریخ‌چهی حجاب و نیم نگاهی به حجاب اسلامی و مبارزات زنان از ابتدای انقلاب تا کنون مربوط می‌شد و پاره دیگر به حجاب کودکان در کشور آلمان و چه‌گونه‌گی حمایت سازمان‌های اسلامی از این امر. در مورد تعلیم و تربیت ترس در کودکان در خانواده‌های مسلمان چه نقشی می‌تواند بازی کند نیز سخن گفت. و پاره سوم مخالفت و اعتراض به معلم‌های با حجاب و هر گونه نشانه‌ی مذهبی بیان کرد.

سخن او با این جمله شروع شد «حجاب ابزار پدر سالارانه است» سپس تاریخ‌چهی پدید آمدن حجاب را در سه هزار سال پیش از میلاد مطرح کرد که برای تفکیک زنان برده‌ی تن‌فروش از زنان متشخص برده‌داران. زنان برده، طبق پاراگراف 40 قانون آسوری باید حجاب داشته باشند حتا دختران آنها.

از منظر مژده از آن زمان کنترل سکوالیته زن فاکتوری برای اعمال قدرت مردان شد و نگاه امروزه به حجاب ادامه‌ی همان نگاه گذشته است تمام مذاهب از جمله اسلام آن را به کار می‌بندند. اسلامیت‌ها سمبل و پرچم‌شان حجاب است. و در هر جا که قدرت را به دست گرفتند حجاب را اجباری کرده‌اند. در این نگاه زن یک کالا و یک جنس است و صاحب او مرد است. مژده بر این نظر بود که این فرم از حجاب که در ایران وجود دارد از سوی شریعتی از پیش از انقلاب تبلیغ می‌شده است. او به مبارزه‌ی زنان علیه حجاب از اسفند ماه 1357 اشاره کرد که تا به امروز ادامه دارد. از چهارشنبه‌های سفید و مبارزات کنونی زنان در جمهوری اسلامی. در ضمن اشاره کرد که حجاب از سوی حکومت‌گران جمهوری

اسلامی به سان نگاه آلمانی‌ها به دیوار برلین است. آن‌ها بر این باور بودند که اگر دیوار فرو بریزد کل حکومت فاسدشان فرو خواهد ریخت.

آن‌گاه مژده وارد بحث ممنوعیت حجاب در مدارس آلمان را مطرح کرد. او گفت که کودک نمی‌تواند حجاب را اختیاری قبول کند. این اجبار و تربیت خانواده است که کودک را مجبور می‌کند که حجاب داشته باشد. مثالی از اتریش زد که کودکانی از سوی اسلام‌پیست‌ها درست شده که کودکان دختر مجبورند از سن سه سالگی حجاب داشته باشند. کتاب‌های مخصوص به خودشان هم در این کودکان تدریس می‌شود که به گونه‌ی مثال نام یکی از آن‌ها «من زن مسلمان هستم» می‌باشد. که بسیاری از مشخصه‌های رفتارهای اجتماعی دختران و زنان در این کتاب تعیین شده است. حجاب از نگاه مژده یک مسأله‌ی شخصی نیست، بلکه یک سیاست است. سازمان مرکزی مسلمانان در آلمان در تشویق جنبش کودکان نقش به سزایی دارند پدر و مادرهایی که در این سازمان‌ها عضو هستند از معلم‌ها و مدیران مدرسه شکایت می‌کنند که دخترانشان نباید در کلاس شنا شرکت کنند. از سوی دیگر در خانواده دختران را می‌ترسانند که اگر دستورات اسلام را رعایت نکنند چه عواقبی سختی خواهند داشت.

در پاره‌ی سوم سخنش او مخالفت و اعتراضش را در باره معلم‌های با حجاب و هرگونه نشانه‌ی مذهبی بیان کرد. و خواهان مدارس خنثا بود به این معنا که تا 18 سالگی نباید هیچ مذهبی تبلیغ شود. اگر ما حجاب را به سان یک امر اجباری قبول کنیم چون در قرآن نوشته شده و یک مسلمان باید از آن اطاعت کند پس باید چند هم‌سری، تمکین، سنگسار، مجازات اسلامی روابط نامتعارف و ازدواج کودکان و... را بپذیریم. کاری که جمهوری اسلامی هم طی 40 سال انجام داده است.

راه‌کار مژده جدایی دین از دولت و آموزش و پرورش بود. از منظر او تساوی زن و مرد یک ارزش است که جوامع لائیک پس از سال‌ها مبارزه به دست آورده‌اند و ما هم باید در راه به دست آوردن آن تلاش کنیم. چون هیچ مذهبی برابری زن و مرد را قبول ندارد. در پایان مطرح کرد که اسلام‌پیست‌ها و راسیست‌ها بر سر ستم جنسی بر زنان هیچ مخالفتی با هم ندارند.

پرسشی از نوشته‌ی مژده برای من مطرح شد این بود که در جامعه‌ی آلمان که جامعه‌ای سکولار است چه گونه می‌شود با حجاب خانواده‌های مسلمان به مقابله پرداخت؟

از ساعت 16 تا 18 سه گروه کاری تشکیل شد.

پس صرف شام . موزیک با شرکت آزاده بهرامی و ناتالیا کارمازین آغاز شد.

آزاده بهرامی چهار سال است که ماینز (Mainz) زنده‌گی می‌کند. در ایران از گروه‌های موسیقی زیرزمینی بوده است. از سن کم شروع به یادگیری سازهای ایرانی به سان سه‌تار، سنتور و دف و بعدها آواز کرد. از سال 2013 تا 2015 آواز خوانی می‌کرد. در شهر ماینز دو سال رهبری کرپناهنده‌گان را داشته است. و اکنون در حال کار در موسیقی ترکیبی از جاز و راک با موسیقی ایرانی است. ناتالیا کارمازین نوازنده پیانو آزاده را همراهی می‌کرد. او در اوکراین از هفت ساله‌گی به یادگیری پیانو و موسیقی کلاسیک پرداخته است و در همین رشته در دانشگاه اوکراین درس خوانده است. از سال 2002 به آلمان و شهر فرانکفورت آمده و بورسی را از دانشگاه فرانکفورت در رابطه با -موزیک جاز گرفته است و با گروه‌های موزیک در فرانکفورت همکاری می‌کند. آزاده یک اپرت به زبان ایتالیایی خواند و سپس آهنگی به زبان انگلیسی و چند آهنگ که خودش شعر و آهنگها را ساخته بود به فارسی و آهنگ «بارون بارونه» ویگن را هم با تحریری جدید و «گنجشک اشمشی» را با همراهی شرکت‌کننده‌گان خواند.

در پایان شب شنبه طبق روال هر ساله دیسکوی زنان شروع شد. و تا پاسی از شب ادامه داشت.

روز یکشنبه 16 فوریه

حدود ساعت 10:30 دقیقه ، نیلوفر بیضایی در باره‌ی «تآتر فمینیستی در تقابل با اسلامیسیم» سخنرانی کرد. قدسی حجازی از دو تآتر او را که یکی در فرانکفورت و دیگری در برلین به روی صحنه معرفت معرفی کرد. یکی «گم‌شده‌گان» در فرانکفورت و «اگر عشق گناه است» در برلین. سپس او را این گونه معرفی کرد: نیلوفر بیضایی در ۱۳۴۵ برابر ۱۵ ژانویه ۱۹۶۷ به دنیا آمد. او نماینده‌نامه‌نویس و کارگردان تآتر است. نیلوفر در سن 18 ساله‌گی ناچار به ترک ایران شد و از سال ۱۹۸۵ در آلمان و در تبعید به سر می‌برد او پس از پایان تحصیل در رشته‌های ادبیات آلمانی، تآتر-سینما و تلویزیون و تعلیم و

تربیت از دانشگاه فرانکفورت در سال 1994 گروه تآتر دریچه را پایه‌گذاری کرد و به نمایش‌نامه نویسی و کارگردانی تآتر پرداخت.

نیلوفر علاوه بر کارگردانی طراحی صحنه، لباس و نور نمایش‌های خود را نیز انجام می‌دهد. او علاوه بر کارگردانی و نمایش‌نویسی مطالب متعددی در باره‌ی تآتر و ادبیات آلمانی و همچنین در مورد موضوعات سیاسی و اجتماعی در نشریات خارج از کشور به چاپ رسانده است.

نیلوفر در سال ۲۰۰۵ جایزه‌ی آکادمی ایرانی هنر، ادبیات و رسانه در بوداپست، در رشته‌ی هنرهای نمایشی به عنوان بهترین کارگردان به او تعلق گرفت و در همان سال یکی از متون نمایش‌اش «□□□□□□□□□□» توسط گروه تآتر سوئسی مارالام به کارگردانی پتر براشلر به روی صحنه رفت. همچنین نمایش «در این مکان و در این زمان» او در ماه فوریه ۲۰۱۸ از سوی تماشاگران فستیوال تآتر ایرانی هایدلبرگ به عنوان بهترین نمایش انتخاب شد.

جامعه‌ی فرهنگی زنان ایرانی شهر ونکوور در تاریخ‌های ۲ و ۳ مارچ سال ۲۰۱۸ مراسمی برای برای یک عمر فعالیت هنری نیلوفر بیضایی بر محوریت زن تجلیل شد.

نیلوفر نخست در باره‌ی سخنرانی خود نکاتی را متذکر شد. گفت من در باره‌ی تآتر فمینیستی صحبت خواهم کرد و سپس فیلمی از کارهای خودم تهیه کردم که در پایان نشان خواهم داد و گفت و گویی خواهیم داشت در این باره. او گفت در جمهوری اسلامی بسیار سخت است که از تآتر -فمینیستی صحبت کنیم چون چنین تآتری در ایران نداریم. من می‌توانم در باره‌ی تآتر خودم که فمینیستی است حرف بزنم.

او اشاره‌ای کرد به سابقه‌ی اساطیری نوع نگاه به زنانه‌گی در فرهنگ‌های گوناگون. «ما میدانیم انسان ترکیبی است از یک نگاه متناقض، نیروی زنانه و مردانه، احساس و خرد، آزادی و اجبار. در اسطوره‌ی آفرینش آمده که خدا زن را از بغل مرد آفرید و این نشان‌گر این است که انسان یک موجود یگانه بوده است و در یگانه‌گی خود کامل است و دارای جنسیت خاضی نیست. و در دوران کودکی این یگانه‌گی دیده می‌شود که فروید آن را خود شیفته‌گی اولیه می‌نامد. اما انسان با خوردن سیب به خرد رسید و از مرحله‌ی جمعی ناخودآگاه به مرحله‌ی فردی خودآگاه رسید. رسیدن به خرد بدون عشق ممکن نیست در نتیجه آدم و حوا مطرح می‌شود و آن‌ها متوجه تفاوت‌های یکدیگر می‌شوند. و این‌جا است که انسان متوجه تناقض درونی خود بین بخش زنانه و بخش

مردانه می‌شود. به این جهت سرچشمه‌ی پیدایی مذاهب از این دوران سرچشمه می‌گیرد. و در نتیجه جنگ این دو نیرو تبدیل می‌شود و هیچ یک به یگانه‌گی تن ندادند. سرانجام به نیک و بد، روح و جسم و اسطوره و تاریخ و ضعیف و قوی تقسیم کردند و دوآلیست فکری سبب این اندیشه‌های امروزی شد که زن به دلیل باروری خود مظهر جسم، طبیعت و لذت شد و مرد مظهر روح و کمال‌گرایی. و به همین جهت زن در مذاهب موجودی غریبه و سرچشمه‌ی لذت و هوس‌های زودگذر است. در مذهب زردشت زن مظهر اهریمن است.»

او در ادامه گفت تمام این گفته‌ها برای این بود که بگوییم ما باید از یکسو بتوانیم این تفکرهای غالب را به زیر سوال ببریم و از سوی دیگر الگو قرار دادن زن یا تعریفی دیگر از زن در تأثر، که به کل بافت بشری جهان کمک کند.

تأثر فمینیستی از نگاه نیلوفر شاخه‌ای مجزا از تأثر و تأثر سیاسی نیست بلکه درون آن شکل دیگری از نگاه است. در یک تعریف عام از تأثر فمینیستی می‌توان گفت که نوعی از تأثر است که از دید زنانه و توسط زنان سیستم و فرهنگ مردسالارانه‌ی حاکم بر جوامع را به زیر سوال می‌کشد. به همین دلیل است که این نوع تأثر از فرهنگ حاکم فاصله می‌گیرد و نوعی تأثر «آلترناتیو» محسوب می‌شود. ژانل رایشلت معتقد است که تأثر فمینیستی و تئوری تأثر برشت از دو نظر دارای نقاط مشترکند. یکی این‌که هر دو در تعریف «تأثر پلاتفرم» جای می‌گیرند و دیگر این‌که هر دو قوانین اجرای نمایشی رایج فرهنگ حاکم مردسالارانه را در هم می‌ریزند. ین گالوپ معتقد است که: مطرح ساختن تفاوت میان دو جنس بدون قصد متضاد انگاشتن آن‌ها شاید تمام مشغولیت فمینیسم باشد. اگر این بحث را به تأثر منتقل کنیم که در شکل کلاسیک خود همیشه ورطه‌ی نبرد تضادها بوده است، نبرد طبیعت و فرهنگ، نبرد انسان و خدا، تا حدودی به اصل مشکل نزدیک شده‌ایم. پسا کلاسیسم نیز به درستی تأثر کلاسیک را به نقد می‌کشد. تأثر کلاسیک با همه‌ی عظمتش تنها توانست دو صحنه‌ی «تراژیک» و «کمیک» را به عرصه‌ی وجود بیاورد. تأثر امروز تنها از طریق تجدید نظر در گذشته‌ی خود است که می‌تواند به حیات ادامه دهد. گالوپ معتقد است که -استفاده از واژه‌ی «درام روایت غرب» در مورد تأثر کلاسیک شاید درست تر باشد. به اعتقاد او تأثر امروز «آوانگارد» شده است. تأثر آوانگارد امروز دیگر چون تأثر تراژیک و کمیک به قهرمان و نقطه‌ی اوج نیاز ندارد.

تأثر امروز تأثر سال ۶۸ نقطه‌ی عطفی در تأثر فمینیستی محسوب

می‌شود. چرا که در این سال بحران‌های سیاسی و اجتماعی در اروپا اوج گرفتند و سیاست‌های فرهنگی و جنسیتی دستگاه‌های حاکم به زیر علامت سوال کشیده شدند. حرکت سازمان‌های زنان در این دوره بر روی شکل‌گیری اولین تظاهرات سیاسی تاثیر مستقیمی داشت. در همین دوره بود که تأثیر فمینیستی شکل گرفت که در شکل آغازینش به صورت نمایش خیابانی اجرا می‌شد. اکسیون و حرکت است که در تأثیر رقص تپینا باوش به خوبی دیده می‌شود. حرف زده نمی‌شود بیشتر حرکت است که موضوعی را بیان می‌کند.

آن گاه در باره‌ی اسلام‌گرایی صحبت کرد که از درون جامعه‌ی خود ما آمده است بخش اصلی تفکر خودش را از جامعه آن روز گرفت و آن نگاهش به زن بود. وقتی یک موج عظیمی با خمینی همراه می‌شه، از همان ساختارهای پدرسالارانه‌ی جامعه‌ی ما می‌آید. آن شخصیت کاریزماتیکی که خمینی داشت در حقیقت نقش پدر را بازی می‌کند. مقدمه‌ی قانون اساسی که آن دوران نوشته شد شباهت دارد با رژیم -ناسیونال سوسیالیسم هیتلر که نقش زن را زاییدن و مادر بودن می‌داند. در پایان گفت این بچه‌ها و زنان همین حکومت اسلامی علیه خود این‌ها ایستادند و جمهوری اسلامی در رابطه زنان موفق نشد.

در پایان پاره قسمت‌های را از تأثیرهای خود را که فیلم‌بردای شده بود نشان داد.

نوبت به ارایه‌ی گزارش گروه‌های کاری رسید. اداره کننده‌ی نشست قدسی حجازی بود.

یاسمین ندیر که از فرانسه آمده بود، نخست در باره گروه کاری‌اش صحبت کرد.

در گروه کاری زینب پیغمبرزاده و گلرخ جهانگیری بحث‌های مخلفی شد. اما در کل مطرح شد به‌تر است یک گروه کاری از زنان شهرهای مختلف تشکیل شود و بررسی کند که این پروژه‌ی گذار چه گونه پیش برود. همچنین در نشست‌های آینده در باره‌ی هویت جنسی و نام سمینار بحث شود و در مورد دوجنس‌گرایی که مرد هستند اما خودشان را زن می‌دانند صحبت شود و بتوانند در این سمینارها شرکت کنند. در ضمن سعیده هم پیشنهاد کرده بود که سمینار زنان بگذاریم و از طریق ستاره در زیر نام جنسیت‌های دیگر را بنویسیم.

الهه امانی در باره گروه کاری خود که درون مایه‌اش «بالنده‌گی جنبش -زنان در گرو یافتن راه‌کارهای موثر برای هم‌گرایی، هم‌یاری و هم

بسته‌گی می‌باشد. بر شکافها با حفظ تنوع نظری فایق گردیم.» بود. هدف از این گروه کاری این بود که برای پیشبرد کارها در گروه‌های زنانی که هستیم روشهایی را بیاموزیم که بتوانیم اختلافات را مدیریت کنیم. او دو پرسش را در گروه کاری مطرح کرد. هر کس باید می‌گفت هدفش از شرکت در این گروه کاری چیست و پرسش دوم این بود که علت این اختلافات چیست که همه می‌بایستی به این دو پرسش جواب بدهند.

الیه بر این نظر بود که این شیوه‌ی کار را او با گروه‌های غیر ایرانی انجام داده است، اما این دومین بار بود که با یک گروه ایرانی این کار را انجام می‌دهد. در هر گروه کاری این طور نیست که شما یک متد داشته باشید و همه جا آن را به کار ببرید. چون آن افرادی که شرکت می‌کنند، تعیین کننده هستند. آنها می‌گویند که شما چه کارهایی بکنید چه پرسشنامه‌ای پر کنید که بتواند مؤثر باشد. این گروه امیدی را در من زنده کرد، که ما بتوانیم به این اختلافات فایق بیاییم. به این معنا که این اختلافات را حل نمی‌کنیم بلکه از آن ظرفیت و توانی که داریم وسیع‌تر بتوانیم استفاده کنیم. این تکنیکها و روشها یک جعبه ابزار است که ما این ابزار را در مواقع مختلف زمانی که مشکلی پیش می‌آید ابزار مناسب را در شرایط مشخص درست استفاده کنیم. این به معنی نیست که من همه جا موفق بودم متأسفانه این ناموفقی من در یک گروه ایرانی اتفاق افتاد اما من از آن درس گرفتم و ادامه دادم به گونه‌ی مثال من خوشحالم همه‌ی شما را این جا می‌بینم اما برای آن کسانی که این جا نیستند هم دلم تنگ می‌شود و دلم می‌خواست این جا بودند.

سپس هفت گروه در خود این گروه کاری تشکیل شده بود که هر یک پشت -میکروفون قرار گرفتند و گزارش گروه خود را دادند. هر گروه می‌بایستی به دو پرسش پاسخ می‌دادند: 1- موانع و مشکلات همیاری و همکاری جنش زنان ایران چیست؟ 2- پیشنهادات برای راه‌کار چیست؟

نکاتی که رویش تاکید شد: خودمحوری، تمرین نکردن دموکراسی، شکل نگرفتن گفت و گو میان ما، گفت و گوهای شکل گرفته هم آرشیو نشده است. نگاه تبعیض‌آمیز داشتن با یکدیگر، برخی از زنان به خاطر کارهای متنوعی که انجام می‌دهند برای خودشان امتیاز ویژه‌ای قایل‌اند. و آنها می‌توانند گروه را در یک گروه بزرگتر تشکیل بدهند. پاره‌ای نگران هستند و خودشان را از گروه حذف می‌کنند. برخی رنجیده شدند و دیگر در گروه شرکت نمی‌کنند. افراد متفاوتند خوب است که این تفاوتها دیده شود و ارزش گذاشته شود. اگر زنان در پروژه‌های هم‌کاری به شرایطی برسند که می‌خواهند اعمال قدرت بکنند

به خاطر آن شرایطی است که ما در آن شکل گرفتیم و خوبه ریشه‌های آن را بشناسیم. راه‌کارهایی که پیشنهاد شد، آموزش، گروه‌هایی تشکیل بشه و فاصله‌ی گرده‌مایی‌کم‌تر بشه که بتونیم گفت و گوهای بیشتری را پیش ببریم. خوبه پروتکلی از زمان‌هایی که به اختلاف رسیدند تهیه شود تا بتوان یک بازبینی بر آن انجام داد.

– به اختلافات بیشتر بها داده می‌شود تا تفاهم‌ها؛ – گفت و گوی بدون خشونت؛ – احترام گذاشتن به یکدیگر. و حق اظهار؛ – عدم پذیرش افراد جدید و اجازه ابراز نظر دادن به آنها؛ – استفاده‌ی ابزاری از مساله‌ی زنان؛ – اتوریته‌پذیری پاره‌ای از زنان؛ – نقد نکردن این گونه رفتارها و برخوردها؛ – به سبب نداشتن درک مساوی از شرایط راه‌های متفاوت ارایه می‌کنیم؛ – روابط بر ضوابط برتری دارد؛ – به جای هم‌کاری، رقابت تنگ‌نظری دیده می‌شود؛ – چون پاره‌ای زنان هنوز در ارتباط با گروه‌های سیاسی مردانه هستند، قدرت نقش زیادی باز می‌کند؛ – سو تفاهم در فهمیدن یکدیگر؛ – سریع قضاوت کردن؛ – نداشتن امتیاز و اطلاعات برابر؛ – کم‌بود فرهنگ کار تیمی؛ – نگاه‌مان به پدیده‌ها سیاه یا سفید است.

راه‌کارها؛ – ایجاد فضایی آرام که در آن بتوان بدون ترس اظهار نظر کرد؛ – استفاده از نقاط مشترک برای کارهای مقطعی؛ – اگر زنان در پروژه‌های هم‌کاری به شرایطی برسند که می‌خواهند اعمال قدرت بکنند به خاطر آن شرایطی است که ما در آن شکل گرفتیم خوب است ریشه‌های این گونه رفتارها را بشناسیم. آموزش، یکی از راه‌کارها می‌باشد؛ – گروه‌هایی تشکیل شود و فاصله‌ی گرده‌مایی‌کم‌تر بشه که بتونیم گفت و گوهای بیشتری را پیش ببریم؛ – تهیه پروتکلی از زمان‌هایی که به اختلاف رسیدند تا بتوان یک بازبینی بر آن انجام داد؛ – تجربیات گذشته باید به روز شود؛ – قدم‌های کوچک برداریم برای این‌که در حرکت باشیم؛ – تقسیم کار افقی بدون سلسله مراتب؛ – اگر همیشه هدف مد نظر باشد، و اختلافات به عنوان راه حل دیده شود به طوری که بتوانیم به راه حل به‌تری برسیم.

سپس قطعنامه‌ای به سبب شرایط بحرانی کنونی در ایران خوانده شد که قرار است منتشر شود. متن آن را شهین نوایی، پروین ثقفی و اعظم بهرامی تهیه کرده بودند. در مقدمه یا این قطعنامه نوشته شده که ما -زنان شرکت کننده در سمینار سالانه‌ی تشکلهای زنان و زنان دگر- و هم جنس‌گرای ایرانی در آلمان، فرانکفورت هم‌بسته‌گی عمیق خود را با مبارزات درخشان و شجاعانه مردم ایران، به ویژه در موج اخیر -اعتراضات اعلام می‌کنیم. ما دست‌گیری و سرکوب فعالان و معترضان عرصه

های مختلف مبارزات اجتماعی را به شدت محکوم می‌کنیم. و... و پرچم دادخواهی را افراشته نگه داریم.

اعظم بهرامی از وضعیت زنان زندانی که هم نسل او هستند سخن گفت که برخی از آنها سال‌ها ست که در زندان هستند و حکم‌های آنها در این سه ماه اخیر قطعی شده و برخی دو باره به آنها حکم داده شده است. به گونه‌ی مثال وضعیت زینت جلالیان که بیست سال زندان است و بینایی چشم‌هایش را از دست داده است که به روشنی وضعیت زنان زندانی کرد را نشان می‌دهد. او بر این نظر بود که ما باید صدای این زنان باشیم در باره‌اش بنویسم چون خانواده‌های آنها زیر سرکوب شدید امنیتی قرار دارند و این امر مسوولیت ما را سنگین‌تر خواهد کرد.

در پایان در پاره‌ی ارزیابی از سمینار، شرکت‌کننده‌گان از برگزارکننده‌گان سمینار (مانیا، آذر، قدسی، پروین ثقفی، پروین، منیژه، مهناز، مهشید پگاهی و شیرین بابایی) تشکر کردند. و با صدای رسا هم‌آهنگ گفتند بچه‌ها متشکریم. به امید سمیناری دیگر همه زنان راهی شهرهایشان شدند.

تأثر فمینیستی در تقابل با اسلامیسم



متن سخنرانی

نیلوفر بیضای

در سمینار سراسری سالانه‌ی تشکلهای مستقل زنان و زنان دگر-
وهمجنس‌گرای ایرانی

14 تا 16 فوریه 2010 (فرانکفورت)

برگرفته از گاه‌نامه، نشریه زنان - شماره‌ی 97 مارس 2020

مقدمه

در ابتدای سخن به حضار گرامی سلام می‌کنم و خسته نباشید می‌گویم. می‌دانم که در دو روز گذشته روزهای پرکاری را از سر گذرانده‌اید و در این روز سوم و آخر سمینار در جمع حاضر، حوصله‌ی چندانی برای شنیدن سخنرانی طولانی وجود ندارد. هم‌چنین از گروه زنان ایرانی شهر فرانکفورت بابت دعوتی که از من برای شرکت در این سمینار به عمل آورده‌اند، تشکر می‌کنم.

زمانی که دوستان گروه زنان با من تماس گرفتند، نظرشان بیشتر در این جهت بود که من از کارهای نمایشی‌ام در این نزدیک به سه دهه بگویم. به این نتیجه رسیدیم که فیلمی از چکیده‌ی آثار تأثیری‌ام تهیه کنم تا نمونه‌های تلاش در عرصه‌ی تأثیر فمینیستی ملموس‌تر شوند. پیش از نمایش فیلم اما تلاش می‌کنم تا به طور فشرده تعریفی از تأثیر فمینیستی ارائه بدهم.

از آن‌جا که در این سمینار در مورد اسلام‌یسم و مشخصات آن صحبت شده است، سخن را در این مورد کوتاه می‌کنم و تنها به این توضیح بسنده می‌کنم که یکی از اصلی‌ترین پایه‌های فکری اسلام سیاسی به عنوان یک ایدئولوژی را ذهنیت پدرسالار تشکیل می‌دهد که مهم‌ترین وظیفه‌ی خود را کنترل بر بدن زن قرار داده است. می‌دانیم که ذهنیت پدرسالار در بطن جامعه‌ی ایران ریشه دوانده و حتا در خانواده‌های به ظاهر مدرن نیز نمود عینی می‌یابد. اعمال محدودیت‌های بی‌شمار بر دختران و زنان خانواده و کنترل مدام ارتباط‌هایشان در بسیاری از خانواده‌های ایرانی تا همین امروز نیز مرسوم است. این‌جاست که جمهوری اسلامی و رهبر کاریسماتیکش خمینی، به نوعی بازتاب گسترده‌تر همین نگاه را در ساختن هویت حکومت اسلامی به کار می‌گیرند و موفق می‌شوند در مقدمه‌ی قانون اساسی جمهوری اسلامی و در قوانین مدنی تعریف زن را

به جنس درجه‌ی دو، مطیع و فرمان‌بردار و خلاصه موجودی که تنها جنس مذکر حق تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت او و هویت او را دارد، تقلیل بدهند.

البته امروز برای ما روشن شده که مقاومت زنان در بطن جامعه و در عین حال این واقعیت غیر قابل انکار که جامعه‌ی ایران در حال گذار است، حکومت اسلامی را در زمینه‌ی تحمیل نگاه کلیشه‌ای و غیر انسانی خود به زن به شکست کامل کشانده است و امروز شاهی که به جای افزوده شدن بر تعداد زنان اسلامی، مسیر برعکس شده و تا جایی پیش رفته که حتی زنانی از درون خانواده‌های به شدت مذهبی و سنتی و حتی وابسته‌گان حکومت نیز نه تنها از تعریف اسلامی از زن فاصله می‌گیرند بلکه در مقابل آن نیز می‌ایستند و این یک پیروزی بزرگ برای جنبش سکولار و جنبش زنان ایران به شمار می‌آید.

نیروی زنانه و نیروی مردانه از اسطوره تا واقعیت

انسان ترکیبی است از نیروهای متناقض چون روح و جسم، احساس و خرد، آزادی و اجبار، نیروی زنانه و نیروی مردانه. در اسطوره‌ی آفرینش آمده است که خدا زن را از بغل مرد آفرید. این خود گواهی است بر این مهم که انسان در اسطوره‌ی آفرینش موجودی یگانه بوده است. او در این یگانه‌گی خود موجودی کامل و بی نیاز است و دارای جنسیت خاصی نیست، بلکه مجموعه‌ای است از دو جنس. این احساس یگانه‌گی اولیه در روان‌شناسی معاصر به دوران کودکی نسبت داده می‌شود و فروید آن را «نارسیسم» و یا «خودشیفته‌گی اولیه» نام نهاده است. به عبارت دیگر انسان در این یگانه‌گی اولیه‌ی خود با طبیعت در پیوند است. انسان اما با خوردن سیب دانایی به خرد دست یافت و از مرحله‌ی جمعی ناخودآگاه به مرحله‌ی فردی خودآگاه رسید. رسیدن به خرد اما بدون عشق ممکن نیست. به این گونه «آدم» و «حوا» با دستیابی به خرد و عشق زمینی متوجه تفاوت‌های یکدیگر می‌شوند و این‌جا است که انسان متوجه تناقض و تضاد درونی خود می‌شود. تناقض میان بخش زنانه و بخش مردانه‌ی خود. به این سبب سرچشمه‌ی پیدایش مذاهب را جنگ این دو نیرو در تضادهای‌شان دانسته‌اند. هیچ‌یک از مذاهب و مسالک اما به ترکیب این دو نیرو تن نداد، بلکه آن‌ها را به صورت دو دشمن به دو بخش نیک و بد، روح و جسم، ضعیف و قوی و سرانجام اسطوره و تاریخ تقسیم کرد. این دوآلیسم فکری یکی از منشاهای جدایی این دو نیرو و این دو جنس شد. زن به دلیل قدرت باروری خویش، مظهر طبیعت، جسم و

لذت شد و مرد مظهر روح و کمال‌طلبی. به همین دلیل در مذاهب «زن» موجودی غریبه و سرچشمه‌ی لذات و هوسهای زودگذر و یا «فتنه‌گر» (اسلام) است که باید مهار شود. در اساطیر زرتشتی «زن» فرزند «جهی» دختر اهریمن است و «جهی» در متون پهلوی به معنای روسپی ست. او نه تنها اهریمن را بر ضد اهورامزدا بر می‌انگیزاند، بلکه اغواگر نیز هست. در یک کلام «زن» در تفکر انسان اخلاقی ایرانی موجودی خطرناک است. این هراس جنسی یکی از مهم‌ترین علل سترونی فرهنگ ما بوده است. حتا در پرسپولیس نیز که قرار است پرستشگاه زنده‌گی باشد، هیچ تصویری از زن نمی‌بینیم، بلکه تنها تصاویر جنگجویانی را مشاهده می‌کنیم که بر هر چیز مهر اخلاقی می‌زنند و علیرغم نیروی بازو و روحیه‌ی جنگ طلب که با نیروی زنانه در تضاد است، در طول تاریخ تبدیل به قومی سر به زیر و مطیع و سرشار از حس گناه می‌شوند.

به عبارت دیگر «زن» برای مرد ایرانی با کشش جنسی برابر است. پس به سرکوب او می‌پردازد تا امیال جنسی خود را نفی کند. زن در فرهنگ ما دارای دو چهره است: یکی «مادر» که گویند «بهشت زیر پای او ست» و «فتنه‌گر»، که باید سرکوب شود.

تفکر «پدرسالارانه» و تا ریشه‌ی اخلاقی اما در جامعه‌ی ما تنها به این یا آن اندیشه و مسلک محدود نشده بلکه در ادبیات، تأثر، سینما، سیاست و خلاصه در تمامی عرصه‌های دیگر نیز به وضوح خود را نمایان می‌سازد. اگر روشن‌فکری را با معنی واژه‌ای آن روشن اندیشیدن و صاحب اندیشه بودن معنا کنیم، با تعمقی در می‌یابیم که در بازتولید فرهنگی و هنری‌اش درگیر همین دو چهره‌ی غالب از نیمه‌ی دیگرش، بخش زنانه‌ی وجودش بوده و بنا براین به همان تعاریف اخلاقی - مذهبی دچار است. مثلن در اکثر آثار ادبی معاصر، نویسنده در تیپ‌سازی شخصیت‌های «زن خوب» و «زن بد» معیارهای اخلاقی/ جنسی واپس‌گرا را به کار می‌برد و در بین آثار زنان نویسنده متنی بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد که از شیوه‌ی نوشتار مردانه تقلید کند و زن را از دریچه‌ی چشم مرد ببیند. حتا اگر در جایی نیز بنا بر مصلحت قابل باور ساختن ادعایش در پیشرو بودن و باور بر مدرنیته به دفاع از حقوق زن بپردازد، در بطن خود و در تولیدات ادبی فرهنگی‌اش آن‌چنان با این موجود بی‌گانه است، که لاجرم به سطح اکتفا می‌کند. به کجا می‌توانی پناه برد جز به تلاش برای شناخت و شناساندن «خود» سرکوب شده‌ات تا شاید گوشی شنوا بیایی.

تآثر فمینیستی

می‌دانیم که در درون جنبش فمینیستی جریان‌های فکری مختلف وجود دارد. تا آنجا که به تآثر مربوط می‌شود، زنانی از همه‌ی جهت‌های فکری موجود در جنبش فمینیستی در پایه‌ریزی و بنیان‌گذاری شاخه‌ای از تآثر به نام «تآثر فمینیستی» سهم بوده‌اند. در یک تعریف عام از تآثر فمینیستی می‌توان گفت که نوعی از تآثر است که از دید زنانه و توسط زنان سیستم و فرهنگ مردسالارانه‌ی حاکم بر جوامع را به زیر علامت سوال می‌کشد. به همین دلیل است که این نوع تآثر فرهنگ حاکم فاصله می‌گیرد و نوعی تآثر «آلترناتیو» محسوب می‌شود. تحقیق در مورد تآثر فمینیستی باید در ورای انواع نقد تحلیلی موجود انجام گیرد، چرا که دارای خصوصیات مستقلی است که تا شناخته نشوند هر نوع بحث تحلیلی را به اشتباه وا می‌دارند. ژانل رایشلت معتقد است که تآثر فمینیستی و تئوری تآثر برشت از دو نظر دارای نقاط مشترکند. یکی این‌که هر دو در تعریف «تآثر پلاتفرم» جای می‌گیرند و دیگر این‌که هر دو قوانین اجرای نمایشی رایج فرهنگ حاکم مردسالارانه را در هم می‌ریزند. جین گالوپ معتقد است که: مطرح ساختن تفاوت میان دو جنس بدون قصد متضاد انگاشتن آن‌ها شاید تمام مشغولیت فمینیسم باشد. اگر این بحث را به تآثر منتقل کنیم که در شکل کلاسیک خود همیشه ورطه‌ی نبرد تضادها بوده است، نبرد طبیعت و فرهنگ، نبرد انسان و خدا، تا حدودی به اصل مشکل نزدیک شده‌ایم. تآثر پسا دراماتیک نیز به درستی تآثر کلاسیک را به نقد می‌کشد. تآثر کلاسیک با همه‌ی عظمتش تنها توانست دو صحنه‌ی «تراژیک» و «کمیک» را به عرصه‌ی وجود بیاورد. تآثر امروز تنها از طریق تجدید نظر در گذشته‌ی خود است که می‌تواند به حیات ادامه دهد. گالوپ معتقد است که استفاده از واژه‌ی «درام روایتی غرب» در مورد تآثر کلاسیک شاید درست‌تر باشد. به اعتقاد او تآثر امروز «آوانگارد» شده است. تآثر آوانگارد امروز دیگر چون تآثر تراژیک و کمیک به قهرمان و نقطه‌ی اوج نیاز ندارد. تآثر امروز تآثر اکسیون و حرکت است.

با این‌همه به اعتقاد او فرم‌های اجرایی امروز با تآثر کلاسیک در تضاد نیستند، بلکه ادامه‌ی منطقی آن هستند. ما به تآثر نمی‌رویم تا تنها ببینیم، بلکه می‌خواهیم دیده شویم. می‌خواهیم از نگاه در آینه‌ای بازگردیم که انکار جریان جاری را منعکس کند، تا بتوانیم نگاه مرسوم را در ذهن‌مان بشکنیم. تآثر کلاسیک اما چه‌گونه‌گی شکستن این نگاه را به ما نشان نمی‌دهد.

ماری لوییزه فلایسر یکی از زنان نمایش‌نامه نویس است که علاوه بر

بیان مسالهای زن در جامعهی مردسالار در نمایشنامهی خود به نام «پردهای در سر» بر فرم نمایشی و شکل شخصی تولید هنری خود تاکید می‌ورزد و متهم می‌شود که ساختمان فکری دراماتیک ندارد. ولی ایراد در چیست؟ او این آزادی را برای خود قایل می‌شود که خواستهی خود را دنبال کند، مرزهای تأثر را تا بیرونی‌ترین سطح بگشاید و غیر ممکن‌ها را متحقق کند.

اورزولا کرشل در مصاحبه‌ای می‌گوید: «درام از پایان عمر آغاز می‌شود. چیزی دیگر آن طور که بوده نیست. چه قدر مرگ‌های مرده، چه قدر خشونت، چه قدر فریاد. و این‌ها همه فانتزی‌های عصبی مردانه. من تا به حال هیچ اندیشه‌ی دراماتیکی را در مورد تولد، در مورد آغاز زنده‌گی نشنیده‌ام. منظورم نیست که حتمن تولد را به عنوان یک اکت نمایشی آرزو می‌کردم، ولی بی اعتنایی به این مرحله بسیار سوال بر انگیز است، چرا که به عنوان واقعی دراماتیک به رسمیت شناخته نمی‌شود».

سال ۶۸ نقطه‌ی عطفی در تأثر فمینیستی محسوب می‌شود. چرا که در این سال بحران‌های سیاسی و اجتماعی در اروپا اوج گرفتند و سیاست‌های فرهنگی و جنسیتی دستگاه‌های حاکم به زیر علامت سوال کشیده شدند. حرکت سازمان‌های زنان در این دوره بر روی شکل‌گیری اولین تظاهرات سیاسی تاثیر مستقیمی داشت. در همین دوره بود که تأثر فمینیستی شکل گرفت که در شکل آغازینش به صورت نمایش خیابانی اجرا می‌شد. در انگلیس دومین نسل تأثر فمینیستی پا به عرصه‌ی وجود نهاد. نسل اول به نمایندگی جین آردن، آن جلیکو و دوریس لزینگ در دهه‌ی ۵۰ فعالیت‌های خود را در زمینه‌ی تأثر فمینیستی آغاز کرده بود.

شکل‌گیری تئوری فمینیسم سوسیالیستی در تأثر انگلیس

در تئوری فمینیسم سوسیالیستی رابطه‌ی میان جامعه، اقتصاد و جنسیت بر صحنه‌ی تأثر مورد بررسی قرار می‌گیرند. فمینیست‌های سوسیالیست تئوری برشت را در تأثر الگوی تولیدات هنری خود قرار می‌دهند. سریل چرچیل شیوه‌ی نوشتاری اپیزودیک برشت که در آن هر اپیزود مستقل است و لی در طول نمایش نقاط گره‌ی اپیزودها با یکدیگر ارتباط پیدا می‌کنند را در دستور کار خود قرار می‌دهد.

تئوری و طرح اجرایی برشت تاثیر به سزایی در تأثر انگلیس داشته است. این تاثیرپذیری از اولین سفر Berliner Ensemble در سال ۱۹۵۶

به انگلستان و چاپ کتاب «برشت در تأثر» توسط جان ویلت در سال ۱۹۶۴ آغاز شد. تأثر سیاسی از زمان شکل‌گیری جنبش سوسیالیستی در انگلستان سنت داشته است و از این طریق دراماتولوژی سازمان یافته‌ای که پایه‌اش نقد اجتماعی بود بنیان گذاشته شد. تأثر سیاسی نیازمند این توانایی است که ایده‌ها و روابطی را که ایدئولوژی را نمایان می‌سازند مجزا و آشکار کند. بر عکس شیوه‌های رئالیستی و ناتورالیستی که ایدئولوژی را پنهان می‌کنند و می‌پوشانند، تئوری‌های برشت در مورد اشکال اجتماع و ساختمان اپیک و فاصله گذاری در خدمت رسیدن به این اصل که روابط اقتصادی پایه‌ی واقعیات اجتماعی هستند، قرار دارد تا ایدئولوژی مبارزه با شرایط تاریخی را برجسته سازد.

سو آلن کیس معتقد است که تئوری فمینیستی باید خود را در عمل سیاسی بازیابد تا به این وسیله به مخاطب واقعی خود نزدیک شود. او معتقد است که فمینیسم نباید خود را در برج عاج زندانی کند. به نظر من ولی تئوری فمینیستی می‌تواند با غلبه بر تمام ایدئولوژی‌ها در پیدا کردن راه حلی برای تمام زنانی که امروز و اکنون زنده‌گی می‌کنند بسیار کارساز باشد و از این طریق ارتباط خود را با دنیای واقعی اطراف حفظ کند.

پرفرمنس آرت یا نوع امروزی تأثر فمینیستی

تأثر زنان و تأثر فمینیستی کاملن با یکدیگر متفاوتند و الزاما اثر هر زنی که تأثر کار کند، تأثر فمینیستی تولید نمی‌کند. ما در تأثر نیز زنانی را داریم که هنوز به حدی از خود آگاهی نرسیده‌اند و از این‌که کارشان برچسب ضد مرد بودن بخورد هراس دارند. از سویی تأثر فمینیستی را تأثر حرکت و آکسیون تعریف می‌کنند، چرا که می‌خواهد انفعالی را که قرن‌ها برای زن در حضور اجتماعی‌اش تعیین شده است، نفی کند.

در فرهنگ واژه‌های روان‌شناسی «خلاقیت» چنین تعریف شده است: «توانایی دیدن و ایجاد مناسبات و روابط جدید، توانایی تولید ایده‌های مخالف نورم و توانایی فاصله گرفتن از الگوهای فکری رایج.» در فرم امروزی تأثر فمینیستی که آگاهانه از ساختمان مردسالارانه‌ی تأثر کلاسیک فاصله می‌گیرد، زبان بدن، زبان غالب است. اجرا کننده می‌تواند خود را به عنوان یک کاراکتر و بدن خود، بازی و حرکاتش را به عنوان سمبل‌های آداب و رفتارهای روزمره به کار

گیرد. در این نوع اجرایی تأثر فمینیستی بدن بازی‌گر به یک متافر، یک وسیله‌ی ایجاد ارتباط تبدیل می‌شود که به تحلیل خود انسانی‌اش می‌پردازد.

هنر پرفرمنس در سال ۷۰ در آمریکا، انگلیس، کانادا، فرانسه و هلند به عنوان شاخه‌ای از تأثر به رسمیت شناخته شد، ولی از آنجا که این هنر هنوز در کشورهایی که سنت درام در آنها ریشه دارد، به طور کامل پذیرفته نشده است، بسیاری از زنان به این فرم تأثری روی آوردند. به همین دلیل بسیاری از زنان پرفرمر فمینیست هستند؛ مثلن آنی گریفین، لوری آندرسن، تریشا براون و نمونه‌های امروزی‌تر پینا باوش و ایوانسلر.

در تحقیقی که سال‌ها پیش در مورد تأثر فمینیستی کرده‌ام، چندین نمونه از کارهای فمینیستی را تحلیل کرده‌ام که فکر می‌کنم پرداختن به آنها از حوصله‌ی این جمع خارج باشد. پس سخن کوتاه می‌کنم و شما را به دیدن فیلمی از تلاش‌هایم در تأثر فمینیستی دعوت می‌کنم.

نیلوفر بیضایی

17 فوریه 2020

زنان در تنگنای صلح و دموکراسی



متن سخنرانی

سوده و زهره فرهان

در سمینار سراسری سالانه‌ی تشکلهای مستقل زنان و زنان دگر-
وهمجنس‌گرای ایرانی

14 تا 16 فوریه 2010 (فرانکفورت)

برگرفته از گاه‌نامه، نشریه زنان - شماره‌ی 97 مارس 2020

خیلی خوشحالم که یک بار دیگر فرصت این را پیدا کردم که در جمع شما عزیزان باشم. من و خانم زهره فرهان قرار شد تا موضوع زنان افغانستان در تنگنای صلح و دموکراسی را پیش ببریم.

ما برای شما عزیزان چند تا عکس از دهه‌های مختلف که زنان را در حال کار و نقش‌های اجتماعی‌شان در افغانستان نشان می‌دهد تهیه کرده‌ایم.

این عکس‌ها را نشان دادیم تا شما با چهره و وضعیت زنان افغانستان قبل از حکومت اسلامی مجاهدین، امارت اسلامی طالبان و این دو دهه‌ی اخیر که به نام حکومت قانون نامیده می‌شود ولی از اجراءات قانون خبری نیست، آشنا شوید.

تاریخی که حتا زنان نسل جوان خود افغانستانی نیز به صورت یک فیلم سیاه سفید و یک نوستالوژی دور در حافظه دارند.

اما چه شد که زن افغانستانی در طول این چند دهه به این‌جا رسید؟

ما همیشه وقتی در مورد زن افغانستان صحبت می‌کنیم، باید یک نگاه به تاریخ این کشور هم بی‌اندازیم. هر چند این نگاه را بسیاری کلیشه‌ای میدانند. اما نظر من این است که هر زمان، ما گذشته‌ی خوب و بدمان را فراموش کنیم، دیرتر به جواب مسأله‌ی امروزمان می‌رسیم.

افغانستان از دهه‌ی ۱۳۴۰ که به دهه‌ی دموکراسی مشهور است تحولات

زیادی را در قوانین و جامعه‌ی خود مخصوصن در رابطه با نقش زنان تجربه کرده است.

ما از اواخر دهه‌ی ۳۰ شمسی تا اوایل دهه‌ی ۷۰ شمسی حضور زنان را در همه‌ی بخش‌ها شاهد بوده‌ایم. از کارهای یدی مثل کار در منازل و ادارات به عنوان پیشخدمت؛ کار در کارخانه‌های نساجی، کشاورزی و باغداری تا تدریس در دانشگاه‌ها و سهمیم شدن در کادر علمی آن، کار در ادارات و وزارتخانه‌ها به عنوان کارمندان رسمی، کار در رادیو و تلویزیون، عضو شدن در کانون‌های فرهنگی و اتحادیه‌هایی که برای هنرمندان و به منظور رشد و توسعه‌ی فرهنگ تشکیل می‌شود.

ما در افغانستان راننده‌ی اتوبوس شهری، شوهر و خلبان نظامی داشتیم.

تا این‌که بر اثر جنگ قدرت‌ها و سیاست‌های مغرضانه‌ی کشورهای همسایه‌ی افغانستان میدان جنگ نیابتی شوروی و آمریکا گردید. در این جنگ که آمریکا به تشکیل و تمویل نیروهای رادیکال اسلامی در منطقه روی آورده بود، با توجه به حساسیت مذهبی که در بعضی از مناطق افغانستان وجود داشت. توانست این اسلام سیاسی را گسترش داده و تخم افراطیت را بکارد. حاصل این سیاست‌های غرضمندانه ایجاد گروه‌های هفت‌گانه و هشت‌گانه‌ی اسلام‌گرای مجاهدین بود که با حمایت نظامی آمریکا و پاکستان توانست نیروهای شوروی را شکست داده و حکومتی را که از مسکو حمایت می‌شد خلع قدرت کند. گروه‌های مجاهد بعد از شکست حکومت داکتر نجیب به دلیل نداشتن پلان مشخص برای ساختن یک دولت مستقل، به جنگ در مقابل هم پرداختند. (که چاشنی این جنگ‌ها نیز هویت قومی قرار گرفت که در این حالت نیز اقوام ساکن افغانستان با حمایت‌های بعضی از کشورها توانستند به جنگ‌های مسلحانه طولانی در مقابل هم بایستند). در همین زمان یک‌باره تغییراتی در قوانین افغانستان وارد آمد که مهم‌ترین آن پوشش زنان بود و محدود شدن فضای کار اقتصادی برای آنان. بعد از جنگ داخلی، گروه طالبان که حالا از حمایت نظامی پاکستان و عربستان هم‌چنین آمریکا برخوردار بود وارد میدان جنگ‌های داخلی افغانستان گردید. و به قیمت امنیت جانی و مالی برای مردمی که در منطقه تحت سلطه‌ی آنها بودند قوانین سخت‌گیرانه‌ی اسلام افراطی را وضع کرد.

مانند نماز اجباری برای همه‌ی کسانی که در اماکن عمومی قرار داشتند. گذاشتن ریش برای مردان. رفتن کودکان پسر به مکتب‌خانه‌های دینی، پوشش اجباری برقع تا حدی که هیچ جای بدن زن نمایان نباشد.

افغانستان جلوه دادند که تاریخچه فعالیت زنان افغانستان بعد از ۲۰۰۱ و ورود آمریکا و متحدانش شکل گرفته است که این ادعا در سال ۲۰۱۹ از سوی خانم شریل بنارد همسر نماینده ویژه افغانستان زلمی خلیلزاد در رسانه‌های آمریکایی و فارسی زبان، انعکاس پیدا کرد. اکنون که دو ابر قدرت جهان آمریکا و روسیه تصمیم بر تبانی سیاسی و راه صلح و مذاکره با طالبان را در پیش گرفته‌اند، سرنوشت زن افغانستانی در این معامله‌های سیاسی چه خواهد شد؟ و نقش زنان خارج از افغانستان چه می‌تواند باشد؟

اما قبل از پرداختن به جواب این سوال‌ها، بهتر است نگاهی داشته باشیم به وضعیت کنونی زنان افغانستان. ما برای درک روشن‌تر، جایگاه اجتماعی زنان افغانستان پس‌اطالبانی را به سه دسته تقسیم می‌کنیم.

1- زنان خانه‌دار که دارای نقش اجتماعی و فعالیت‌های اقتصادی خارج از خانه نمی‌باشند و از نظر کمیت حداکثر جمعیت زنان را شامل می‌شود و از نظر کیفیت زنده‌گی دسترسی به حداقلها دارند.

2- زنان کارمند سطح متوسط و زنانی که در بیرون از خانه ایفای نقش می‌کنند و دارای درآمد مالی هستند. اکثر این زنان از لحاظ سنی در رده‌ی جوانان قرار می‌گیرند و یا زنانی هستند که سرپرست خانواده‌های خود می‌باشند.

3- زنانی که در بدنه‌ی حکومت و مجلس نماینده‌گان دارای کرسی و وزن سیاسی هستند. (نماینده‌گان گروه‌ها و حلقه‌های خاص)

حال نگاهی می‌اندازیم تا ببینیم کدام یک از این گروه زنان با سهم شدن طالبان در قدرت، بیشتر از همه متضرر می‌گردند.

در گروه نخست، به وضعیت و جایگاه اجتماعی زنان خانه‌دار می‌پردازیم.

صلح برای اکثریت زنان خانه‌دار می‌تواند یک امنیت نسبی جانی و مالی را تا حدودی تداعی کند. برای این طیف از زنان که خود را با سیستم اجتماعی مردانه وفق داده‌اند و پیروی از ارزش‌های سنتی و دینی دارند، همچنین از منظر فرهنگی و ایدئولوژیکی، عملن در هر خانه با پدر، برادر و همسر طالب خود، زنده‌گی می‌کنند، حضور

طالبان در قدرت هیچ تاثیری بر زنده‌گی حال آنان (مگر به سمت بهتر شدن که همان امنیت داشتن است) نخواهد داشت. زیرا بر خانه‌ای که در آن زنده‌گی می‌کنند نظام طالبانی حاکم است. این شامل بخش وسیعی از زنان غیر شهری و حتا شهر نشینانی که دارای نقش و فعالیت اجتماعی نمی‌باشند می‌شوند. زنانی که به نظام آموزشی دسترسی ندارند و یا آن را برای دختران خود نیز نمی‌پسندند، این طیف از زنان با نگاه سنتی مردسالار که از مجرای آموزه‌های دینی افراط‌گرایانه که در این چند دهه رشد آن‌چنانی داشته‌اند تغذیه فکری گردیده و همین که آمدن طالبان نوید بخش امنیت جانی آن‌ها و مردان نان‌آور خانه باشند برای‌شان کافی است. برای این زنان صلح به هر قیمتی ارزشمند و مهم است.

زنان گروه دوم، زنان کنش‌گر و فعال در متن جامعه

در گروه دوم، زنان شاغل، فعالان جامعه‌ی مدنی، زنان هنرمند، محصلان و دختران دانش‌آموز هستند که با حمایت قانون در دو دهه‌ی اخیر به ایفای نقش سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به بدنه‌ی سیال و پویای جامعه برگشته‌اند. اینان نسل جوانی از زنان و دخترانی هستند که آگاه بر سرنوشت سیاسی و اجتماعی خود بوده و از آمدن طالبان هراس دارند. این دسته از زنان گاه با حمایت خانواده‌ها و گاه با تکیه بر حمایت قانون اساسی در کنار پسران و مردان درس می‌خوانند و درآمد تولید می‌کنند. در واقع این گروه بیش از همه معترض به مذاکرات و معاملاتی سیاسی با طالبان می‌باشند که در صورت آمدن طالبان در صحنه سیاسی و دست‌برد در قانون اساسی کشور، آسیب‌پذیرترین بخش پیکره‌ی جامعه‌ی زنان در افغانستان را تشکیل می‌دهند. زنانیکه کار می‌کنند و درس می‌خوانند و با آمدن نظام طالبانی در صورتی که خط فکری رادیکال اسلامی این گروه تغییر نکرده باشد با خطر به حاشیه رانده شدن و در خانه محصور شدن مواجه هستند.

زنان گروه سوم، زنان عالی‌رتبه در بدنه‌ی دولت

در گروه سوم، زنان اصحاب سیاست هستند. گروهی که بیشتر آنان هم اکنون و هم در آینده به نظر نمی‌رسد به جز از دست دادن مقام و منصب با مشکل جدی مواجه گردند. کسانی که همین اکنون نیز یا دارای دو تابعیت می‌باشند و یا آینده‌ی آنان از سوی دولت‌های دیگر تضمین گردیده است.

در این میان هستند زنان صاحب مقام سیاسی که از آدرس قوم خود به پارلمان و یا پستهای حکومتی راه پیدا کرده‌اند. زنانی که آنها هویت قومی را بر هویت جنسیتی خود برتر دانسته و تابع مصلحت قوم و سازشهای سیاسی هستند که بیشتر از آدرس ارزشهای مردانه به آنها دیکته می‌شوند.

این زنان هر چند خلاف گروه نخست دارای شغل و نق اجتماعی هستند و آدرسهای مشخص خود را دارند اما دارای ارزشهای جنسیتی و تعهد نسبت به جنس زن نبوده و در رابطه با آمدن طالبان، خود رای و نظری در رابطه با ایجاد قوانین و سیاست‌گذاری ندارند.

این گروه از زنان که در راستای منافع شخصی و گروه‌های مشخص (به غیر از زنان) فعالیت داشته‌اند. همواره در سیاستهای متضاد با منافع ارزشهای زنانه، در تاریخ تمدن بشر شاهد بوده ایم.

و اما سوال اساسی در رابطه با منافع زنان و حکومت احتمالی طالبان!

سوال اینجا ست که اگر قدرتهای منطقه برای سهم‌گیری طالبان در افغانستان به نتیجه برسند و دولت نیز بر سر تغییر بعضی از قوانین دست مصالحه با طالبان بدهد، زنان افغانستان چه در خارج از کشور و چه در داخل، و همچنین سایر فعالان حقوق زن و فمنیست‌هایی که به صورت جهانی کار می‌کنند و فرا مرزی می‌اندیشند، چه کاری می‌توانند انجام دهند؟! و اینجا ست که زنان در تنگنای صلح و پی آمدهای صلح که شامل امنیت نسبی جانی می‌گردد، در غیاب دموکراسی و آزادی‌های شهروندی قرار می‌گیرند.

گفتوگو با شهرزاد اکبر رییس کمیسیون حقوق بشر افغانستان.

در گفتوگویی که با خانم شهرزاد اکبر رییس کمیسیون حقوق بشر افغانستان داشتیم با توجه به وضعیت کشور و شرایط کنونی ایشان به سه سناریوی متصور اشاره کردند:

1- سناریوی نخست: طالبان نظام فعلی افغانستان را قبول کرده و به بدنه‌ی حکومت فعلی بپیوندند و بعضی از کرسی‌های قدرت را مربوط خود کرده قانون اساسی کشور تعدیل شده اما حق شهروندی محفوظ می‌ماند. زیرا قانون اساسی افغانستان قید می‌کند که حقوق شهروندی

تنها به صورت بیشتر شدن تعدیل می‌شود. ولی امکان تغییر بعضی از قوانین دیگر مثل آزادی بیان، آزادی رسانه‌ها و... زیاد است که این خود یک گام به عقب بوده و متأسفانه این بهترین سناریوی ممکن خواهد بود.

2- سناریوی دوم: کمیسون مشترک قانون اساسی تشکیل شود که خواست فعلی طالبان نیز همین است. آن‌ها خواستار موارد زیاد تغییرات در قانون اساسی هستند که این بیشتر به بازنویسی می‌ماند تا تعدیل قانون که در این صورت ممکن است زنان از لحاظ قانونی و حقوقی به عقب برگشته و با محدودیت‌های زیادی این‌بار توسط قانون روبه‌رو باشند. عرصه‌ی فعالیت‌ها تنگ‌تر گردد و اوضاع از شرایط کنونی هم بیشتر دچار اختناق شود.

3- سناریوی سوم اما بدترین سناریو برای همه‌ی مردم افغانستان است که طالبان و حکومت به توافق نرسیده جنگ‌های داخلی دوباره شروع شود که در این صورت وضعیت برای همه مشکل خواهد بود و امکان بازگشت امارت طالبانی بیشتر می‌باشد. در شرایط جنگی دیگر کشورهای حامی دولت کنونی نیز دست از حمایت برخوانند داشت چنانچه اوضاع افغانستان بعد از دو دهه کمک‌های جهانی از بین رفتن تروریستان رده‌ی اول گروه القاعده برای کشورهای حامی جذابیت سیاسی خود را از دست داده است و آن‌ها هم به دنبال راه برون‌رفت می‌باشند.

نقش جنبش‌های زنانه در این روند چه می‌تواند باشد؟

اما در صورتی که طالبان با آمریکا و کشورهای دیگری که در نشست صلح افغانستان حضور دارند، به توافق برسند، به حکومتی که اقتصاد آن وابسته به کمک‌های جامعه‌ی جهانی می‌باشد دست پیدا می‌کنند. این خوش‌بینی یا امکان را ایجاد می‌کند که برای تداوم حیات حکومت و دولت رسمی افغانستان، فشار کشورهای کمک‌کننده باید بیشتر روی حفظ حقوق زنان و رعایت آن از سوی مجریان قانون باشد. در این صورت وزنه‌ی اصلی بر روی زنان داخل افغانستان بوده که آن‌ها بتوانند با تشکیل شبکه‌ها و برگزیدن نماینده‌گانی که تنها از آدرس‌های زنانه به میز مذاکره می‌نشینند به رای‌زنی و چانه‌زنی‌های سیاسی بپردازند.

هم‌چنین گروه‌های فعال حقوق زن در داخل کشور می‌تواند با اطلاع رسانی شفاف از وضعیت زنان در افغانستان، انعکاس رسانه‌ای در کشورهای حمایت‌کننده‌ی مالی و بسیج‌سازی فعالان زن که تنها متعهد

به ارزشهای زنانه هستند و نه سیاستهای دولتهایشان، اهرم فشاری باشند بر حکومت افغانستان که از نظر اقتصادی آن را تامین میکنند و آنها را وا دارد تا دولتی بسازند که درچوکات قانونی آن حقوق زنان محفوظ از تعرضهای مردسالارانه باشد.

تشکیل و ارتباطات زنان خارج از افغانستان میتواند در این راستا بسیار سازنده و مفید واقع شود. سهمگیری زنان افغانستانی در فعالیتهای فمنیستی کشورهای میزبانشان و وصل شدن به زنجیرهی جهانی فمنیستان برای ارتباط دهی زنان داخل و دیگر زنان فعال در این حوزه مفید باشد. این کار میتواند در انعکاس شفاف وضعیت زنان و موقعیتهای بغرنج آنان کمک کننده بوده و ارتباط آنان با فمنیستان دیگر کشورها را زنده نگه دارد.

اما آنچه رسالت زنانه ایجاد میکند این است که ما باید از لحاظ سیاسی هوشیار باشیم و سعی کنیم خود، نقش زنان را در مذاکرات صلح با جهتگیریها و موضعگیریهای محکم پررنگ و ارزشمند سازیم.

سوده و زهره فرهان

برگرفته از گاه نامه، نشریه زنان - شماره ی 97 مارس 2020